



تبارشناسی «گفتمان مبارزه با تروریسم» در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا

علیرضا سمیعی اصفهانی^۱، نفیسه اله دادی^۲

چکیده

«تروریسم» امروزه چالشی عمده پیش روی جهان و جهانیان قرار داده؛ به نحوی که مبارزه با آن برای نسل حاضر و نظام بین المللی؛ امری «طبیعی» جلوه گر شده است که همواره باید با آن در هر سطح و سویه‌ای برخورد کرد، این تفکر البته از سوی محافل فکری و سیاسی «آمریکا» رواج یافته و به عنوان «حقیقتی» غیر قابل انکار به همگان القا شده است. آمریکا از تمامی امکانات تئوریک و پراتیک خود از جمله سازوکارهای گفتمانی، اندیشه‌ای، اقتصادی، رسانه‌ای، نظامی و... بهره برده است تا جهانیان را مجاب کند که در مبارزه با تروریسم، دست برتر را دارد و حتی می‌شود در مبارزه با این پدیده، اصول اساسی حقوق بین الملل را زیرپا گذاشت. از این رو، با توسل به امکانات در دسترسش توانسته است سلطه و انقیاد و به تعبیر فوکو جامعه‌ای انضباطی را شکل دهد. پژوهش حاضر در پی آن است تا گفتمان «هژمونیک» تروریسم را با توجه به تاریخمندی حوادث با روش تبارشناسی فوکو مورد واکاوی و نقد قرار دهد. با توجه به مراحل تبارشناسی فوکو، نوشتار حاضر به این نتیجه می‌رسد که گفتمان «مبارزه با تروریسم» آن گونه که آمریکا مدعی است، چندان خیرخواهانه نبوده است و صلح را هدف نگرفته است بلکه همچنان می‌توان رد پای تأمین منافع آمریکا و هژمونی طلبی وی را در این رویکرد مشاهده کرد. گسست‌ها، تحلیل تبار و تحلیل



۱. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول). a.samiee@ase.ui.ac.ir

ORCID iD: 0009-0001-4729-075x

۲. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه یاسوج، ایران، یاسوج. n.allahdadi1370@gmail.com

ORCID iD 0000-0002-5590-7756

قدرت سیاست خارجی آمریکا در بررسی مبارزه تروریسم نشان می‌دهد که آمریکا برای ساخت ماهیت جدید خویش «دیگری» تروریست را «برسازی» کرده است.

واژگان کلیدی: گفتمان مبارزه با تروریسم، آمریکا، سیاست خارجی، تبارشناسی، فوکو.

Genealogy of "Counterterrorism Discourse" in US Foreign Policy

Alireza Samiee Esfahani¹, Nafiseh Allahdadi²

Abstract

"Terrorism" has posed a major challenge to the world today. in such a way that fighting it for the current generation and the international system; It has become a "natural" thing that should always be dealt with at any level and direction, this thinking has of course been popularized by the intellectual and political circles of "America" and has been instilled as an undeniable "truth" to everyone. U.S.A has taken advantage of all its theoretical and practical possibilities, including discursive, conceptual, economic, media, military... mechanisms. to convince the world that it has the upper hand in the fight against terrorism and that it is even possible to fight the basic principles of international law in the fight against this phenomenon. Therefore, by resorting to the facilities available to him, he has been able to form domination and subjugation and, in Foucault's terms, a disciplinary society. The current research seeks to analyze this domination and control with regard to the historicity of the events with Foucault's genealogical method. According to the stages of Foucault's genealogy, the present article comes to the conclusion that the "fight against terrorism" as claimed by the United States, was not so benevolent and did not aim at peace, but it is still possible to trace the interests of the United States and its hegemony in this

1- Associate Professor of Political Science Department, Faculty of Administrative Sciences and Economics, University of Isfahan, Isfahan, Iran (Corresponding Author)

Email: a.samiee@ase.ui.ac.ir

2- Ph.D. Candidate, Political Sociology, Yasouj University, Yasouj .Iran

Email: n.allahdadi1370@gmail.com



۱۸۸

پژوهش‌نامه ایرانی
سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شماره ۲، شماره
پیاپی ۲۴، بهار و تابستان
۱۴۰۳

policy. Found. Discontinuities and analysis of the origin and strength of the American foreign policy in the study of the fight against terrorism show that the United States has created the terrorist as "otherness" to build its new nature.

Key words: Counter-terrorism Discourse, United States of America, Foreign Policy, Genealogy, Foucault.

مقدمه (بیان مساله)

تروریسم، پدیده‌ای سیاسی است که همواره در حال گسترش و دگرگونی است؛ این پدیده به‌ویژه از آغاز ربع آخر قرن بیستم میلادی به شدت فراگیر شده است. از سوی دیگر گسترش تسلیحات نظامی و فناوری مدرن نظامی خود در فراگیری تروریسم نقش به‌سزایی داشته است. مردمان، کشورها، دولت‌ها و سازمان‌های ملی و بین‌المللی و حتی تمدن‌های امروز دنیا هر کدام به نحوی با این پدیده مواجه هستند. مسئله این است که این مردمان، کشورها، دولت‌ها و سایر واحدهای سیاسی مجبور به تعریف این پدیده و اتخاذ موضع در قبال آن هستند، چرا که این پدیده اتفاق می‌افتد و بر آن‌ها تحمیل می‌شود (Dordian, 2005). در این میان، ایالات متحده آمریکا با توجه به پیشرفت‌های نظامی و تولید گفتمان، در مبارزه و حتی تعریف تروریسم و تروریست پیشگام بوده است. پس از جنگ جهانی دوم و فروپاشی نظام دوقطبی، آمریکا با هدف گرفتن کمونیسم، موضوع تروریسم را جهانی کرد و بخشی از سیاست خارجی خویش قرار داد. در راستای عملیاتی کردن گفتمان مبارزه با تروریسم، سازمان پیمان آتلانتیک شمالی موسوم به ناتو در سال ۱۹۴۹ با هدف مقابله با توسعه‌طلبی شوروی سابق و ایجاد سدی مستحکم در برابر ایدئولوژی کمونیسم در ساختار نظام بین‌الملل دو قطبی به‌منصبه ظهور رسید. بسیاری از کارشناسان و متفکران مسائل استراتژیک و سیاست بین‌الملل با پایان یافتن جنگ سرد و فروپاشی این پیش‌بینی را ملاک عمل قرار دادند که به‌مانند پیمان ورشو این نهاد نیز راهی جز برچیده شدن نخواهد داشت. با این وجود چنین نشد بلکه با برگزاری نشست روم در سال ۱۹۹۱ برنامه‌های جدیدی را برای این سازمان در دنیای پس از جنگ سرد تدارک دیدند. از نظر رهبران ناتو تهدیدات ماهیت گسترده‌تری یافته‌اند و شامل سلاح‌های کشتار جمعی، دستکاری در جریان یافتن منابع حیاتی و انجام اقدامات تروریستی و خرابکارانه‌ای می‌شوند که می‌توانند بر منافع امنیتی این پیمان تأثیرگذار باشند. یکی از نقش‌های جدیدی که ناتو در نشست روم برای خود قائل شد، تا حضور خود را در دنیای پس از جنگ سرد توجیه نماید، مبارزه با تروریسم و اقدامات خرابکارانه بین‌المللی بود (Kolai and others, 1386: 207). در این دوران تروریسم با کمونیسم برابری کرده است.





با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر بار دیگر «تروریسم و مبارزه با آن» در کانون توجه قرار گرفت. حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نشان داد، ماهیت خطرانی که امنیت کشورها، از جمله آمریکا را تهدید می‌کند، متحول شده است، امروزه تهدیدهای امنیتی غالباً از بازیگران غیردولتی (فراملی یا فروملی) نشأت می‌گیرند. از دیدگاه دکترین بوش، تروریسم ضد آمریکا دو منشأ داشت: گروه‌های تروریستی و دولت‌های حامی تروریسم، این دو چند وجه مشترک دارند: تضاد با آمریکا، اعتقاد به ایدئولوژی‌های افراطی، اعتقاد به لزوم همکاری و هماهنگی تلاش‌هایشان با یکدیگر و استفاده از ابزار مشترک، یعنی سلاح‌های کشتار جمعی. وجود اهداف مشترک، تشابهات ایدئولوژیک و لزوم یک تلاش مشترک، این دو پدیده سیاسی مجزا را به یکدیگر پیوند می‌دهد (Soleimanipourlak, 2006: 94).

پس از حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر و بازبینی جایگاه منطقه خاورمیانه در محافل راهبردی آمریکا، به عنوان منبع جدید تهدید و ناامنی، نظام آمریکا به قدرت سخت‌افزاری روی آورد، زیرا با تعریف امنیت در نبود تهدید، با استفاده بیشتر از قدرت سخت‌نظامی به نسبت استفاده از قدرت نرم، به دنبال از بین بردن ریشه‌های ناامنی بودند؛ با این حال، آمریکایی‌ها از سال ۲۰۰۶ به بعد، درصدد تغییر در الگوی رفتاری خود برآمدند. علت شکل‌گیری چنین رویکردی را می‌توان ناکامی‌های سیاسی، اقتصادی و راهبردی آمریکا طی سال‌های ۲۰۰۱ به بعد دانست. در این دوران، شکل متنوع و پیچیده‌ای از تهدیدها ظهور یافت و آمریکایی‌ها در حوزه‌های مختلف جغرافیایی، با نشانه‌هایی از تهدید روبرو شدند. چهره سیاسی و نقش راهبردی آمریکا در برابر افکار عمومی و نیز ذهنیت و ادراک بسیاری شهروندان و گروه‌های اجتماعی افول یافت. این امر نشان می‌دهد که قدرت سیاسی و جایگاه آن کشور، در وضعیت تغییر قرار گرفته و نیازمند بازسازی است. بنابراین ایالات متحده، خود را در معرض تهدیدهایی می‌بیند که این کشور را در مقام هژمون، به واکنش وامی‌دارد. با این توضیح پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که «مشا و تبار» گفتمان مبارزه با تروریسم در راهبرد کلان سیاست خارجی ایالات متحده چیست و این کشور چگونه از این مفهوم برای استیلاجویی (هژمونیک شدن) خود و سرکوب و به حاشیه‌راندن «دیگران» بهره گرفته است؟ به نظر می‌رسد مفصل‌بندی «گفتمان مبارزه با تروریسم» به مثابه نوعی «رژیم حقیقت‌ساز» از سوی ایالات متحده آمریکا، آگاهانه و عامدانه برای پر کردن خلاء معنایی/هویت‌سازی آمریکایی‌ها پس از حادثه ۱۱ سپتامبر و عمدتاً در توجیه و مشروع‌سازی دخالت‌های این کشور در مناطق مختلف جهان جهت تامین منافع و حفظ و تداوم جایگاه مسلط خود در نظام بین‌الملل بوده است.

چهارچوب نظری و روش پژوهش (تبارشناسی فوکو)

تبارشناسی^۱ از دو واژه یونانی جنیا^۲ به معنای «نسل و تبار»، و لوگوس^۳ به معنای «دانش و معرفت» تشکیل شده است. واژه تبارشناسی نخستین بار از سوی فیلسوف آلمانی فردریش نیچه^۴ در سه مقاله اصیلش تحت عنوان «تبارشناسی اخلاق» که در سال ۱۸۸۷ به زبان آلمانی انتشار یافت و ۱۰ سال بعد توسط والتر هوسمان^۵ به انگلیسی ترجمه شد، مورد استفاده قرار گرفت. نیچه برای نخستین بار ارزش‌های اخلاقی و باورهای انسانی را با روش تبارشناسی مورد نقد قرار داد. وی با زیرسوال بردن مفهوم متداول اخلاقیات، سعی در پی بردن به ریشه باورها و قضاوت‌های انسانی در مورد معانی متفاوت مفاهیم مرتبط با اخلاقیات طی نسل‌ها در تاریخ نمود.

فوکو^۶ به تاسی از نیچه و با هضم و جذب پروژه تبارشناسی نیچه توانست به مفهوم جدید از نقش قدرت در گفتمان برسد (Dreyfus and Rabino, 2009: 200-201). فوکو تبارشناسی را به عنوان مجموعه‌ای از تکنیک‌های تاریخی در قلمرو فلسفه به کار بست و سعی در زیر سوال بردن باورهای فلسفی متداول نمود. وی این کار را از طریق مطالعه گفتمان‌هایی که طی سالیان متمادی در طول تاریخ در قلمرو تحلیل مفاهیم فلسفی مطرح شده‌اند، انجام داد (Drolet, 2017). نگاه اصلی تبارشناسی روابط متقابل میان نظام‌های حقیقت و وجوه قدرت است یعنی شیوه‌ای که از آن طریق سامان سیاسی تولید حقیقت موجودیت می‌یابد... به اعتقاد فوکو؛ تبارشناسی روش دقیق و فراتاریخی است، ماده اولیه مفصل‌بندی عظیمی از مفاهیم بنیادین است که در کنار دانش و جزئیات معنا پیدا می‌کند. در نظر وی اینکه مفاهیم در طول زمان چگونه تغییر کرده‌اند و منطق‌های متفاوتی را برای تفسیر کسب کرده‌اند، بسیار مهم است (Foucault, 1977: 139-141). تبارشناسی در تقابل با روش‌شناسی سنتی تاریخ به کار می‌رود و هدف آن ثبت و ضبط ویژگی‌های یگانه و بی‌همتای وقایع و رویدادهاست. بنابراین تبارشناسی را می‌توان از منظر فوکو تلاشی در جهت تبیین فضایی خاص که در قلمرو آن پدیده‌ها تبلور می‌یابند دانست. در این تبیین فضایی، تاکید بیش از آنکه بر سوژه قرار گیرد به قواعد حاکم بر شکل‌بندی گزاره‌های موجود در دانش و گسست آن‌ها از دانش و نظریات پیشین معطوف می‌گردد. در واقع، نظریه تداوم و تکامل در رهیافت فوکو جای خود را به شکاف و گسست صورت‌بندی دانایی در هر عصر می‌دهد (Zimran, 2000).

- 1- Genealogy
- 2- Genea
- 3- Logos
- 4- Friedrich Wilhelm Nietzsche
- 5- Walter Husemann
- 6- Paul-Michel Foucault



فوکو در روش تبارشناسی، با گذر از دیرینه‌شناسی و آرشئولوژی دیدن مسائل، افزون بر گفتمان، به مسائل غیرگفتمانی توجه کرده است. ویژگی منحصربه‌فرد بنیان نظری/روشی تبارشناسی، تاریخی دیدن پدیده مورد مطالعه است، زیرا هر شناختی، ریشه در زندگی، جامعه و زبانی دارد که تاریخ را تشکیل می‌دهند. تبارشناسی، مدعی است که یک پدیده، همواره به همین شکلی که در حال حاضر هست، نبوده است و آن را در یک تطور تاریخی مورد بررسی قرار می‌دهد. «تحلیل کرانمندی، در پی به پرسش کشیدن مناسب انسان با بودن است» (Foucault, 2018b: 27). به اعتقاد نیچه، تنها چیزی که بدون تاریخ است را می‌توان تعریف کرد (Nietzsche, 1996: 60) زیرا هر مفهومی با تاریخ، واجد توشه‌ای از معانی متضاد است. تبارشناسی با ردیابی تاریخچه مفاهیم و کارکرد گفتمانی آنها، امکان و احتمال کارکرد فعلی این مفاهیم را آشکار می‌سازد. هدف از تبارشناسی برهم زدن ثبات ایده‌هایی است که از طریق توسل به جریان تاریخی روابط قدرت را حفظ می‌کنند، (Foucault 2020, 383-84) بر هم زدن چیزی که قبلاً بی‌تحرک تلقی می‌شد... تکه‌تکه کردن آنچه تصور می‌شد یکپارچه است... نشان دادن ناهمگونی آنچه تصور می‌شد با خودش مطابق و سازگار است. (Foucault 2010, 82) برای نمونه ارزش‌هایی که ما جهانی یا ثابت فرض می‌کنیم، در واقع در معرض بازآفرینی مداوم از طریق کنش‌گری سیاسی هستند. در این روش و در جست‌جوی «خاستگاه»، پیش از هر چیز تلاش می‌شود جوهر دقیق چیز، ناب‌ترین امکان‌اش، هویت به دقت بازناخورده‌اش و شکل بی‌حرکت و مقدم‌اش بر هر آنچه بیرونی و عرضی است؛ به دست آید. جست‌جوی خاستگاه عبارت است از: عارضی دانستن تمام دگرگونی‌های ناگهانی ممکن، تمام نیرنگ‌ها و تمام تغییر چهره‌ها؛ جست‌جوی خاستگاه اقدامی است برای برداشتن تمام نقاب‌ها تا سرانجام هویت اولیه آشکار شود (Foucault, 2012: 146). بنابراین تبارشناسی در پی یافتن نخستین امور است و در این راه کنکاش می‌کند تا اسطوره‌ها، گفتمان‌ها، نظریه‌ها را پس بزنند و به اصل و خاستگاه دست یابد. با این حال، به دلیل ابهامات موجود در آراء و اندیشه‌های فوکو، در خصوص چگونگی عملیاتی شدن و کاربردی دقیق این روش در مطالعات علوم اجتماعی، اجماع نظر دقیقی بین روش‌شناسان و پژوهشگران این حوزه، وجود ندارد. برای نمونه ضمیران (۱۳۸۹) در کتاب «میشل فوکو؛ دانش و قدرت»، با اشاره به رساله‌ای از فوکو موسوم به «گفتمانی درباره زبان (۱۹۷۲)»، اصول عمده روش‌شناسی وی که به گفته او در تمام پژوهش‌هایش نقش اساسی داشته‌اند را اینگونه برمی‌شمرد: (۱) واژگونی^۱ (۲) گسست و انقطاع^۲ (۳)

1- Reversality

2- Discontinuity

ویژگی یا دگرسانی^۴) برون‌بودگی^۲ (Foucault, 1972: 229-30-31). کچوییان و زائری (۱۳۸۸) نیز در مقاله‌ای با عنوان «ده گام اصلی روش شناختی در تحلیل تبارشناسانه فرهنگ با اتکاء به آراء فوکو» برخی تکنیک‌های اصلی روش تبارشناسی فوکو را شناسایی کرده‌اند، به اعتقاد آنها روایی و پایایی آن گونه که در روش‌های پیمایشی مدنظر است در روش تبارشناسی وجود ندارد. این ده گام عبارتند از؛ شناسایی مسأله، سوابق موضوع، شناسایی درجه صفر، کشف گفتمان‌ها، تحلیل گسست، تحلیل تبار، تحلیل تضاد، تحلیل قدرت، تحلیل مقاومت، نقد حال. (Kechuyan and Zairi, 2009: 13-27) با این وجود، از آنجا که در شمار و تسلسل این مراحل، ابهاماتی وجود دارد و در واقع اجماع و توافق عامی مابین مفسران و شارحان آثار فوکو وجود ندارد، در پژوهش حاضر جهت تلخیص مطالب و چشم‌پوشی از مطالب تکراری و مشابه، ده گام بالا را در ۸ گام تلفیق و ادغام نموده و تلاش خواهیم کرد گفتمان مبارزه با تروریسم را در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در قالب گام‌های ۸ گانه زیر تحلیل و تبیین نماییم. مراحل ۸ گانه مورد نظر عبارتند از:

مرحله اول؛ شناسایی مسئله: نخستین بخش از هر پژوهشی، شناخت درست و دقیق مسئله یا پروبلماتیک شدن و احتمالاً چرایی بحرانی شدن آن است. هدف فوکو، به‌عنوان یک تبارشناس، «نگارش تاریخ حال» است (Foucault, 2008: 43). تعبیر «تاریخ حال»، برای تأکید بر این نکته است که «آن‌چه اکنون هست، می‌توانست صورتی دیگر داشته باشد» (Kechuyan, 2003: 12-13). در واقع فوکو در تبارشناسی در پی این است که نشان دهد، آن‌چه ما امروز بدیهی می‌پنداریم، در کجای تاریخ پدیدار شده است. در این فرایند، تبارشناس از جست‌وجو در اعماق می‌پرهیزد و در عوض، به سطح وقایع، جزئیات کوچک، جابه‌جایی‌های جزئی و خطوط ظریف توجه می‌کند (Sarap, 2003: 86). در این جا تاریخ‌نگار در جست‌جوی «وحدت معنا» و همچنین «عرضه تصویر کاملی» از آن زمان تاریخی خاص نیست.

مرحله دوم؛ شناسایی «درجه صفر»: تبارشناسی، پدیده مورد مطالعه‌اش در زمان حال را در تاریخ به‌عقب بازمی‌گرداند. این بازگشت به عقب، تا آنجا ادامه می‌یابد که تصور از پدیده، دیگر دیده نمی‌شود و وجود ندارد. به عبارت دیگر، تبارشناس در مرحله دیرینه‌شناسانه از کارش، تا آنجا به عقب بازمی‌گردد که اولین صورت‌بندی از پدیده را شناسایی کند و ماقبل آن لحظه تاریخی، پدیده در دل تاریخ محو شود و دیده نشود. این لحظه تاریخی همان «مبدأ» است (Kechuyan and Zairi, 2009: 18).

1- Specificity
2- Exteriority



مرحله سوم؛ کشف گفتمان‌ها: پس از شناسایی «درجه صفر»، تبارشناس در آن نقطه متوقف نمی‌شود، بلکه از مسیر عقب رفته به سمت زمان حال بازمی‌گردد. با جدا شدن از درجه صفر، اولین گزاره‌ها و احکام در مورد پدیده شناسایی می‌شوند (Dreyfus and Rabino, 2009: 139). بدین ترتیب؛ با شناسایی اولین گفتمان، حرکت به سمت زمان حال، همچنان ادامه می‌یابد تا آنجا که در یک زمان تاریخی خاص (در یک نقطه گسست) به تدریج، احکام و گزاره‌های جدیدی، متفاوت از گزاره‌های پیشین، در مورد پدیده ظاهر شوند. (Foucault, 2003a).

مرحله چهارم؛ گسست: لحظه گسست، لحظه شفاف شدن تمایزگذاری‌ها است (Insafi and Ahmadvand, 2022: 14). همان‌گونه که پیش‌تر نیز گفته شد؛ تبارشناس احکام و گزاره‌هایی را که در یک دوره تاریخی، صورت‌بندی خاصی از پدیده را شکل می‌دهند را شناسایی می‌کند. لحظه گسست، لحظه‌ای است که دیگر آن صورت‌بندی، ادامه پیدا نمی‌کند، در حالی که مطابق با منطق حاکم بر احکام و گزاره‌های شکل‌دهنده پدیده در آن دوره خاص؛ تداوم پیدا کند. در عوض، صورت‌بندی جدید از پدیده شکل می‌گیرد که متضمن ظهور احکام و گزاره‌های تازه‌ای است. پدیده، گسسته نمی‌شود، بدین معنا که بریده یا قطع شود، بلکه در مسیر تازه‌ای قرار می‌گیرد (Kechuyan and Zairi, 2009: 14). بنابراین در این مرحله، گسست گفتمانی مدنظر است که گزاره‌های و احکام جدید را بیان می‌دارد.

مرحله پنجم؛ تحلیل تبار و تضاد: بررسی تبار و همچنین کثرت متغیرها و رویدادهایی که به شکل ارادی و برنامه‌ریزی شده و یا غیر ارادی یا تضادفی. به عقیده فوکو؛ تحلیل مبدأ امکان می‌دهد که در زیر شکل واحد یک ویژگی یا یک مفهوم، کثرت رویدادها را بازبایم که از طریق آنها این ویژگی یا مفهوم شکل گرفته‌اند (Foucault, 2008b: 378). آنچه ما اکنون به‌عنوان «مبدأ» پدیده می‌شناسیم، در واقع، شکل بازسازی شده وحدت‌یافته‌ای از آن آغازگاه متکثر با رخدادهای خرد و کوچک و گاه خطاها و متناقض است. وظیفه تبارشناسی، برملا کردن این شکل بازسازی‌شده است. (Kechuyan and Zairi, 2009: 20-21).

همچنین از منظر تبارشناسی، جهان، فراوانی رویدادهای درهم‌برهم است که «انبوهی از خطاها و خیال‌ها آن را خلق کرده است». فوکو معتقد است، نیروهایی که در تاریخ عمل می‌کنند، نه تابع یک تقدیرند نه تابع یک سازوکار عقلانی بلکه تابع تضاد مبارزه‌اند. پدیده، به‌صورت برنامه‌ریزی‌شده و بر مبنای محاسبه

عقلانی، آن گونه که مورخان مدرن می‌خواهند، شکل نمی‌گیرند بلکه بسیاری از نیروها و عوامل مؤثر بر آن، محاسبه‌نشده‌اند و اتفاقی هستند (Foucault, 2008b: 384).

مرحله ششم؛ تحلیل قدرت: تحلیل «قدرت» یکی از مهم‌ترین و اصلی‌ترین وجوه تحلیل تبارشناسانه است. برخلاف تحلیل هابز از قدرت، که نگاهی انباشتی و ابزاروار به آن دارد (Bashiriyah, 2002: 12) در تفسیر فوکو، قدرت؛ نیت‌مند است، بدین معنا که جهت‌دار و حساب‌شده است، همچنین بنا بر نظر فوکو؛ هیچ نهاد کلان برنامه‌ریزی یا فرمانده و فرماندهی قدرتمندی وجود ندارد که از بالا به‌منظور رسیدن به منافع مشخص، تصمیم‌سازی و روابط افراد را تنظیم کند، بلکه آنچه جهت‌مندی خوانده می‌شود، «محصول حسابگری‌های خرد و کوچک، برخورد اراده‌ها و آمیزش منافع جزئی است» (Dreyfus and Rabino, 2009: 314-316). به عبارت دیگر فوکو، قدرت را همه‌جایی می‌داند. دیگر وجه قدرت از نگاه فوکو، مثبت بودن آن است؛ بدین معنا که قدرت، می‌تواند مولد و زاینده باشد و از مهم‌ترین تولیداتش، «دانش» است. قدرت، دانش و رژیم حقیقت خاص خود را پدید می‌آورد (ladelle, 2009: 51).

مرحله هفتم؛ تحلیل مقاومت: از نگاه فوکو قدرت، مقاومت می‌آورد. (Hinds, 2002:115). قدرتِ مویرگی و ریزوم‌وار اجتماعی، یکدست نیست. در برخی نقاط از شبکه روابط قدرت، تراکم نیروها بیشتر است. این نقاط، کانون‌های مسلط قدرت‌اند که سازوکارهای قوی‌تری برای اعمال قدرت دارند و رژیم حقیقت آنها، توان معناداری بیشتری دارند. پیش‌تر گفتیم که گفتمان‌ها مجموعه‌ای از احکام و گزاره‌ها هستند که شرایط را برای عاملان اجتماعی معنادار می‌کنند. از این رو گفتمان‌هایی که در موضع مقاومت هستند، در مقایسه با گفتمان مسلط، فاقد قدرت نیستند، بلکه توان معناداری کمتری دارند. آنها دیگری یکدیگر و البته دیگری گفتمان مسلط هستند. در همین راستا؛ فوکو اشکال سه‌گانه مبارزه را از هم تفکیک می‌کند: مبارزه علیه اشکال سلطه، مبارزه علیه اشکال استثمار و بالاخره مبارزه علیه انقیاد (که فرد را تشویق به تسلیم و تقید می‌کند). تحلیل مقاومت، تحلیل مبارزه علیه انقیاد است و در واقع، در روش تبارشناسی، تحلیل گفتمان‌های مقاومت / حاشیه‌ای، یکی از اصلی‌ترین شیوه‌ها برای شناخت گفتمان قدرت مسلط و سازوکارهای انقیادطلبی آن است (Kechuyan and Zairi, 2009: 20).

مرحله هشتم؛ نقد حال: تبارشناس از زمان حال به گذشته برمی‌گردد و به‌منظور کشف صورت‌بندی‌های گفتمانی، دوباره راه حال را در پیش می‌گیرد. در پایان این سفر، او به نقد و افشای حال می‌پردازد. چنین نقدی، بنیان پدیده موجود را در هم می‌ریزد و تصور تازه‌ای از پدیده به‌دست می‌دهد که با تصور موجود از آن متفاوت و متعارض است (Kechuyan and Zairi, 2009: 21). به‌عبارتی، فوکو درصدد است تا

آنچه را که «طبیعی سازی» شده است را برملا و فاش کند.

بنابراین، رویکرد تبارشناسی ملهم از اندیشه‌های فردریش نیچه و میشل فوکو، راهی را برای تاریخی سازی تروریسم ارائه می‌کند. تبارشناسی نوعی هستی‌شناسی انتقادی از ارزش‌ها ارائه می‌دهد و معتقد است که مفاهیم [مانند «تروریسم»] از طریق یک اکوسیستم گفتمانی ظهور کرده و عمل می‌کنند. به قول نیچه، «هر قدر هم که [مفاهیم] به‌طور ناگهانی یا خودسرانه در تاریخ اندیشه پدیدار شوند، باوجود این به همان اندازه اعضای جانوران یک قاره، به یک «سیستم» تعلق دارند» (Nietzsche, 2003: 49-50). بدین ترتیب، از آن روی که فهم چستی مفهوم تروریسم و به‌ویژه جایگاه و عملکرد آن در «گفتمان مبارزه با تروریسم» سیاست خارجی آمریکا، نیازمند بازگشت به گذشته تاریخی این موضوع و بررسی و واکاوی منشا و خاستگاه، چگونگی مسلط و هژمون شدن این گفتمان و نیز اشکال مقاومت و مبارزه در برابر آن است، به نظر می‌رسد یکی از بهترین روش‌ها برای پی بردن به حقیقت این گفتمان، روش تبارشناسی فوکو باشد که در ادامه به تحلیل آن می‌پردازیم.

تبارشناسی گفتمان مبارزه تروریسم؛ بحث و تحلیل

مرحله نخست؛ شناسایی «مسأله» تروریسم

«مسأله» اصلی در تبارشناسی تروریسم این است که چگونه تروریسم یا تروریست به‌واسطه قرار گرفتن در درون شبکه‌ای از روابط قدرت و دانش به‌عنوان سوژه و ابژه تشکیل و رژیم از حقیقت، برسازی می‌شود. از این نگاه علم و دانش تولیدشده در خصوص تروریسم نمی‌تواند به تفکر استعلایی و ناب تبدیل شود بلکه عمیقاً با روابط قدرت درآمیخته و هم‌پای پیشرفت در اعمال قدرت پیش می‌رود. در تحلیلی کلی‌تر تبارشناسی تعاملی دوسویه‌ای میان قدرت و دانش برقرار می‌کند. در این تعامل مکانیسم‌های قدرت متضمن تولید ابزارهای مؤثری برای ایجاد و انباشت دانش هستند (Soleimani, 2007: 8). درخصوص تروریسم، تأکید تبارشناسی بر تکنولوژی قدرت است که خود، دانش و مصادیق مختلف تروریسم را بازتولید می‌کند و توجیه می‌نماید. اگرچه ریشه خشونت با نگاه هابزی در ذات بشر بوده است اما شکل سازمان‌یافته و نهادینه شده آن را باید از پایان جنگ سرد در سال ۱۹۹۱ و در چارچوب گسترش کمونیسم و خطر ایدئولوژیک آن بررسی نمود که آمریکا معرف این خطر بوده است.

در حقیقت تعریف تروریسم یکی از بهترین مثال‌ها از وجود گرایشاتی است که با در نظر گرفتن منافع معرفین آن، رسیدن به توصیف و تبیین بی‌طرفانه را غیرممکن می‌سازد. پیوند میان مفهوم تروریسم و منافع و تکنولوژی قدرت گروه‌ها، احزاب و دولت‌ها علت اصلی شکست پروژه تعریف علمی این پدیده است



(Maskaliunat, 2002:2). تهدید تروریسم برای غرب و به‌ویژه آمریکا موضوع جدیدی نیست اما ماهیت تهدیدات ناشی از تروریسم و به تبع آن ادراک و اقدام غرب نسبت به این موضوع، در گذشته کمی متفاوت بود؛ اگرچه مقابله با تروریسم همواره در قوانین و سیاست‌های داخلی و خارجی ایالات متحده در چند دهه اخیر مورد توجه بوده است، اما در مجموع می‌توان گفت که تا زمان حملات ۱۱ سپتامبر، سیاست‌گذاری و مقابله با تروریسم از اهمیت زیادی در محاسبات امنیتی آمریکا برخوردار نبود. این رویداد، جهان را وارد فصل نوینی کرد، زیرا برای نخستین بار ایالات متحده به‌عنوان قدرت هژمون در عرصه بین‌المللی در سرزمین اصلی خود مورد تهاجم گسترده و پرتلفات قرار گرفت. این موضوع سبب شد که مبارزه با تروریسم به‌عنوان یک اصل تعیین‌کننده در سیاست خارجی آمریکا مورد توجه قرار بگیرد (Darvishi and Hatemzadeh, 2013: 4-5). بنابراین مبارزه با تروریسم تا زمانی که خاک آمریکا را تهدید نمی‌کرد چندان اهمیتی نداشته است و چندجانبه‌گرایی را در سیاست آمریکا شکل داده بوده است. یکجانبه‌گری پیش از حملات ۱۱ سپتامبر و ناشی تغییر ساختار نظام بین‌الملل در مدل کاپلانی بود، از این منظر تروریسم بیشتر به‌عنوان یک امر پایانی و خاطرناشانی این هژمونی بروز و نمود داشت.

حادثه ۱۱ سپتامبر نقطه عطفی در کاربرد رویکرد امنیتی بدبینانه در ارتباط با موضوعات تروریستی محسوب می‌شود. سودمندی وجود آب‌های اقیانوس اطلس و اقیانوس آرام که آمریکا را احاطه کرده بود، بعد از وقایع ۱۱ سپتامبر کارکرد امنیتی خود را از دست داد. در حادثه ۱۱ سپتامبر، تأسیسات آمریکایی از درون مورد تهدید قرار گرفت. در چنین شرایطی است که پیمان آتلانتیک شمالی از سال ۲۰۰۱ به بعد در صدد برآمد تا موضوع تروریسم را در ارتباط با رهیافت‌های امنیتی خود مورد توجه قرار دهد (Qaidi, 2004: 211). تروریسم بیشتر به‌عنوان یک امر هیچ‌انگار در یک دوره تاریخی از این دست قابل تحلیل است و نه صرفاً به‌عنوان تقابل معنایی یا مقاومت چراکه تروریسم صرفاً نماد تقابل با لیبرالیسم نیست و از هر پناهگاهی چون بنیادگرایی دینی می‌تواند رخ نماید.

شناسایی «درجه صفر» پدیده تروریسم: به‌نظر می‌رسد تبارشناسی تا این مرحله حامل روش دیرینه‌شناسی است. در واقع در این مرحله تلاش می‌گردد نقطه صفر یا آغازگاه پدیده واکاوی و شناسایی شود. اگرچه نقطه صفر خشونت و تروریسم به درازای تاریخ حیات بشری است و اشکال و روایت‌های متنوعی از آن را می‌توان شناسایی نمود، با این حال نقطه صفر موضوع تروریسم در گفتمان سیاست خارجی آمریکا به چند دهه پیش باز می‌گردد.

درجه صفر تروریسم در سیاست خارجی آمریکا را به زمانی می‌توان نسبت داد که سیاست خارجی





آمریکا از وضعیت انزوا و دکترین مونروئه بیرون آمد و مداخله در امور بین‌المللی را در دستور کار خویش قرار داد. دکترین مونرو در واقع خشونت در آمریکای لاتین و قطع استعمار اروپا را جایز دانست اما پس از آن آمریکا از این درون‌نگری خارج شد و با چشم‌اندازی جهانی به خشونت متوسل شد. البته تروریسم سیاسی در عرصه بین‌المللی، از پایان جنگ سرد در سال ۱۹۹۱، با تغییر نقشه تهدید جهانی، به‌طور بنیادی تغییر یافت. تهدید منازعات بین‌الملل تنزل کرد در حالی که منازعات داخلی شدت بیشتری پیدا کرد. برخلاف تلاش و سرمایه‌گذاری جامعه بین‌الملل برای مدیریت تهدید، تروریسم به‌عنوان چالش اصلی نظام بین‌الملل پایدار مانده است. دو زیست‌جهان «شمال جهانی» و «جنوب جهانی» برای تهدیدات تروریستی ترسیم گردید. در عین حال بیشترین درصد فعالیت‌های تروریستی در زیست‌جهان «جنوب جهانی» رخ داده است. آسیا، آفریقا، خاورمیانه و آمریکای لاتین با فقر، بی‌سوادی، بی‌عدالتی و تبعیض و فساد گسترده به‌عنوان پایگاه‌های رشد اقتصادی و سیاسی گروه‌های تروریستی تلقی می‌شدند. از سوی دیگر؛ فلسطین، لبنان، افغانستان، چین، کشمیر، الجزایر و عراق به‌عنوان اصلی‌ترین زیست‌رشد ایدئولوژی‌های رادیکال و فعالیت‌های تروریستی می‌باشند (Zulfiqari and Kianjad, 2019: 6-7). بنابراین درجه صفر مبارزه با تروریسم در سیاست خارجی آمریکا را باید دکترین مونروئه و انزواگرایی این دوره جست که برای مبارزه با استعمارگری اروپا خود در قاره آمریکا دست به استعماری با نمود ترور زد و پس از جنگ جهانی دوم از این انزواگرایی خارج شد و تروریسم خود را شکلی بین‌المللی داد.

کشف گفتمان‌های مربوط به تروریسم

در این مرحله، «نخستین گزاره‌ها و احکام در مورد پدیده شناسایی می‌شوند» که «اولین گفتمان» مرتبط با پدیده را شکل داده‌اند. با وقوع گسست، گزاره‌ها و احکام جدیدی شکل می‌گیرد که گفتمان دوم را می‌سازد و این روند تا زمان حال ادامه می‌یابد (Kechuyan and Zairi, 2009: 19).

از منظر تاریخی، ریشه‌های گفتمانی تروریسم را می‌توان در نخستین کنفرانس بین‌المللی یکپارچه‌سازی حقوق کیفری در ورشو (۱۹۲۷) جستجو کرد. در این کنفرانس، روش‌ها و ابزارهایی که می‌توانند خطرات مشترکی برای اعضای جامعه بین‌الملل ایجاد کنند مورد بحث قرار گرفت (از دیگر جرایم مورد بحث؛ دزدی دریایی، تجارت زنان و برده‌داری، قاچاق مواد مخدر و تجارت نشریات زشت و ناپسند بود). موضوع تروریسم، بعدها در کنفرانس‌های بین‌المللی پاریس (۱۹۳۱) و مادرید (۱۹۳۳) نیز مورد مطرح گردید. اگرچه، در مورد تعریف دقیق این مفهوم اتفاق نظر و اجماعی حاصل نشد با این حال، سه گفتمان اساسی در مورد تروریسم شناسایی شد: ۱) گفتمان تمدن/بربریت؛ که در آن عامل یا عاملین ترور به‌عنوان

یک بربر سوژه معرفی شدند (به دلیل بربریت تروریسم که پیشرفت جهانی به سمت تمدن را تحقیر می‌کرد، بربر، به شیوه‌ای عجیب در تاریخ زندانی شد).^۲ گفتمان نظم/هرج و مرج؛ که بر اساس آن می‌توان اقدامات تروریستی را در مقابل تلاش دولت‌ها قرار داد که خدمتگزار صلح و نظم هستند و^۳ گفتمان سیاسی/جنایی؛ که در آن تروریسم، غیرسیاسی شده و به یک جنایتکار معمولی تقلیل و در عین حال به مقام دشمن بشریت^۱ ارتقا یافت. (Odysseos and Petito, 2007: 7) در پاریس و مادرید هم کشورهای شرکت‌کننده به این نتیجه رسیدند که تروریسم نباید به عنوان یک جنایت بین‌المللی تلقی شود، زیرا روابط بین‌المللی را مختل نمی‌کند. گفتمان دولت‌ها در مورد تروریسم که پس از حضور در ماری می‌طرح شد، تأثیر قابل توجهی بر گفتمان حقوقی در ششمین کنفرانس در کپنهاگ (۱۹۳۵) گذاشت. در اینجا تروریسم در اولویت دستور کار قرار گرفت و کنفرانس با ارائه پیشنهادی برای تدوین (عادی‌سازی) آن به عنوان «جرم» در سطوح ملی به پایان رسید. گفتمان تروریسم در بین دولت‌ها در دهه ۱۹۷۰ به شدت احیا شد، این بار نیز واکنش به یک بحران جدید نظم بین‌المللی بود. کشورهای جهان اول با تحمیل وحدت گفتمانی بر موج فزاینده‌ای از پدیده‌هایی مانند ترور سیاسی، بمب‌گذاری، هواپیمارمایی و آدم‌ربایی، گفتمان تروریسم را احیا کردند تا خشونت انقلابی غیردولتی تحت حمایت سایر کشورها را که از نظر آنها به نظر می‌رسید هژمونی آنها را تهدید می‌کند، مهار نمایند. (Odysseos and Petito, 2007: 7). در واقع، گفتمان تروریسم در میان دولت‌ها در دهه ۱۹۷۰ به یک نبرد گفتمانی جهانی بر سر مشروعیت خشونت و نظم تبدیل شد. بنابراین پس از جنگ جهانی دوم و بویژه در عصر جنگ سرد، رقابت شوروی و آمریکا و اتهامات این دو و ایدئولوژی کمونیسم و مبارزه با گسترش آن بیشتر مد نظر بوده است. چرا که این دو ابرقدرت از برخورد فیزیکی با یکدیگر عاجز بودند و با گفتمان‌سازی در صدد دستیابی به اهداف خود برآمدند.

گذشته از این گفتمان‌سازی در عرصه بین‌المللی، رژیم حقیقت‌ساز مبارزه با تروریسم در سیاست خارجی آمریکا، با واکنش این کشور پس از جنگ جهانی دوم، گسترش و تعمیق یافت. ایالات متحده، در قالب سیاست «استثناگرایی»^۲ دولت‌های آمریکایی، به گونه‌ای عمل کرده است که خود را مجاز به هر تصمیمی بدانند. در همین رابطه کیسینجر تأکید می‌کند: «آمریکا بر این باور است که اگر دنیا واقعاً خواهان صلح است، باید توصیه‌های اخلاقی این کشور را به کار بیندند» (Kissinger, 2009). همچنین، یکی دیگر از

1- Enemy of Mankind
2- Exceptionalism



دال‌هایی که در گفتمان سیاست خارجی آمریکا وجود دارد؛ دال هژمونی «خیرخواه» است. ویژگی اصلی این دال، تمایز ماهوی میان خیر و شر و بازنمایی هویت آمریکایی در محور خیر می‌باشد. باور به برگزیده بودن از جانب خداوند از ویژگی‌های اساسی هویتی آمریکایی‌ها قلمداد می‌شود. این گونه است که آمریکا برای خویش رسالتی مبنی بر اشاعه و گسترش ارزش‌های آمریکایی قائل شده است و در پی آن خود را به مثابه یک هژمونی خیرخواه بازنمایی کرده است (Huntington, 1999: 38).

نظریه «موازنه قوا» کنت والتز تلاش دیگری در عرصه گفتمان‌سازی ایالات متحده در زمینه مبارزه با تروریسم است. وی محور اصلی تحلیل‌های خود را بر این مقوله مهم و اساسی استوار کرده است که برای حفظ و تأمین امنیت ملی می‌بایستی در برابر کشورها یا واحدهایی که اقدام به افزایش و یا تقویت بنیه نظامی و دفاعی خود می‌کنند، دست به ایجاد اتحاد و توازن زد؛ خواه این توازن از نوع بیرونی باشد یا درونی (Waltz, 1979). از سوی دیگر گفتمان مبارزه با تروریسم آمریکا را می‌توان بر مبنای حس ترس و تهدید بررسی نمود. بر این مبنای می‌توان به نظریه «موازنه تهدید» استفن والت اشاره کرد. والت در شکل‌گیری اتحادها نه بر قدرت بلکه بر نهی‌دات خارجی که ممکن است امنیت کشور را با چالش مواجه سازد، اهمیت می‌دهد. به نظر وی این تصور که اتحادها در برابر قدرت شکل می‌گیرند، غلط و باطلی است. موازنه‌ها بیش از آن که در برابر قدرت شکل بگیرند، در برابر تهدید ایجاد می‌شوند. به اعتقاد والت کشورهای قدرتمند لزوماً تهدیدزا نیستند بلکه در این میان می‌توان کشورهای یافت که با وجود این که فاقد مؤلفه‌های قدرتی هستند، اما تهدید جدی علیه امنیت بین‌المللی به‌شمار می‌آیند. تهدید به‌نوبه خود، تابعی از نزدیکی جغرافیایی، توانمندی‌های تهاجمی و درک نیت دولت‌ها است (Walt, 1999).

گام مهم دیگر در حوزه گفتمان‌سازی مبارزه با تروریسم در سیاست خارجی آمریکا، تلاش برای ارائه درک وسیعی از ریشه‌ها، نظریه، استراتژی و تاکتیک‌های تروریسم مدرن، ایجاد اتاق فکر در موسسه رند (۱۹۷۲) بود. رند، یک چارچوب نهادی حیاتی برای تشکیل شیوه‌های گفتمانی «قدرت و دانش» در این دوره به‌عنوان دریافت‌کننده اصلی بودجه دولتی و ارائه‌دهنده ممتاز ایده‌ها و نظرات کارشناسی علمی به نهادهای سیاسی-نظامی و امنیتی آمریکا بود. افزون بر این، محققان مرتبط با رند نقش مهمی در ایجاد مراکز دانشگاهی مانند مرکز مطالعه تروریسم و خشونت سیاسی در سنت اندروز ایفا کردند، آنچه در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ اتفاق افتاد توسط ایالات متحده به عنوان یک اقدام جنگی ساخته شده است (Jackson, 2009: 81).

تحلیل گسست در گفتمان تروریسم

لحظه گسست، لحظه‌ای است که دیگر آن صورت‌بندی قدیم، ادامه پیدا نمی‌کند، در عوض، صورت‌بندی

جدید از پدیده شکل می‌گیرد که متضمن ظهور احکام و گزاره‌های تازه‌ای است. پدیده، از خاستگاه خود گسسته نمی‌شود، بلکه در مسیر تازه‌ای قرار می‌گیرد. در تحلیل گسست، بررسی سه عامل اصلی برای فوکو از بیشترین اهمیت برخوردار است که عبارتند از: تحلیل تبار، تحلیل تصادف و تحلیل قدرت.

چنانچه نقطه آغاز گفتمان‌سازی سیاست خارجی آمریکا در مورد پدیده تروریسم را عصر جنگ سرد و ترس از گسترش کمونیسم بدانیم؛ می‌توان حوادث ۱۱ سپتامبر را لحظه «گسست» این گفتمان دانست، چرا که بریده و منفصل نشده است بلکه تغییر مسیر داده است و بن‌مایه اصلی آن همچنان ادامه دارد. به گفته توروس، در مطالعات انتقادی انجام شده در مورد تروریسم در بازه زمانی ۹ ساله، ۶۰ درصد از مقالات منتشر شده، ۱۱ سپتامبر را به عنوان لحظه‌ای از گسست زمانی این موضوع، در نظر گرفته‌اند (Toros, 2017: ۲۰۷). در حالی که صورتبندی مبارزه با تروریسم توسط آمریکا پس از جنگ جهانی دوم، مبتنی بر برجسته‌سازی «امنیت» بود و مبارزه با ناامنی جهانی را پررنگ جلوه می‌داد. بعد از ۱۱ سپتامبر گسست معناشناسی مبارزه با تروریسم را باید حول محورهای «دولت‌سازی» و «دموکراتیزاسیون» یا سیاست گسترش «دموکراسی» معنا کرد که با همکاری بانک جهانی و مؤسسات توسعه افکار عمومی در جهت مشروع‌سازی این نوع مبارزات گام برداشتند. بدین ترتیب؛ مفروض مبارزاتی خود را این‌گونه سامان دادند؛ دولت‌هایی با نظام سیاسی شکننده مستعد تولید تروریسم هستند بنابراین مبارزه با آن مشروع است.

همچنین باید به گفتمان «تهدید» اشاره نمود. تهدیدسازی بر اساس گفتمان بنیادگرا شکل می‌گیرد؛ از این پس، تهدید مستقیماً نه صرفاً ایالات متحده، بلکه کل «غرب» را هدف قرار می‌دهد. بنیادگرایی، به صورت «تهدید وجودی برای نظام ارزشی غرب»، برساخته می‌شود؛ این تهدید به علت «باورهای مهلک» نه تنها کل نظام ارزشی غرب، بلکه صلح جهانی را نیز به مخاطره می‌اندازد. در بحث دموکراسی خاورمیانه‌ای، ایالات متحده از این فرصت برای بسط نظام ارزشی خود و آزادی استفاده می‌کند و خود را برای به ارمغان آوردن دموکراسی، توسعه، بازار آزاد، تجارت آزاد در سراسر جهان فعالانه متجلی می‌سازد (Ottaway and Carother, 2004).

در این راستا، استراتژی کلان ایالات متحده در آغاز قرن ۲۱، جهت مقابله با تهدید تروریسم و اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی، حاوی سه مفهوم عمده است: ۱) اقدام پیش‌دستانه؛ که در مورد افغانستان و عراق در دستور کار قرار گرفت و مطابق با آن آمریکا خود را مُحق می‌داند که در موضوعات و مناطقی در نظام بین‌الملل که احساس شود در آینده‌ای نزدیک منافع حیاتی این کشور را تهدید خواهد کرد، پیش از بروز اقدام به مداخله نظامی می‌کند، ۲) اقدام یک‌جانبه؛ که به‌طور مشخص برای عراق تجربه شد و سیاستی مغایر با رویکرد خودمحدودکنندگی آمریکا در پس از جنگ سرد به حساب می‌آید. این مفهوم بیانگر عدم



۲۰۱

تبارشناسی «گفتمان مبارزه با تروریسم» در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا



التزام واشنگتن به تصمیم‌های بین‌المللی در مواردی است که منافع حیاتی خود را در خطر ببیند، (۳) دموکراسی‌سازی؛ به‌عنوان هدف نهایی و غایی حضور آمریکا در منطقه که بیشتر راهکاری بلندمدت محسوب می‌شود، با تحول در محیط سیاسی و فرهنگی منطقه، تهدیداتی همچون تروریسم را کاهش می‌دهد (Kurt, 2005: 635- 636). به بیان جوزف نای، نظریه‌پرداز لیبرال آمریکایی، جرج بوش پس از ۱۱ سپتامبر سه تغییر عمده در راهبرد کلان ایالات متحده که طی نیم قرن در پیش گرفته بود، ایجاد کرد؛ اتکا بر ائتلاف‌ها و نهادهای دائمی را کاهش داد، حق سنتی نسبت به جنگ پیش‌دستانه را به یک آموزه جدید جنگ پیشگیرانه توسعه داد و از مردم‌سالاری قهرآمیز به‌عنوان راه‌حلی برای مشکل تروریسم در خاورمیانه حمایت کرد (Quoted from Moshirzadeh, 2008: 56). بنابراین گسست مزبور را می‌توان در صورت‌بندی راهبرد، گفتمان و دستورالعمل‌های جدید مشاهده نمود.

تحلیل تبار و تصادف

چنانکه پیشتر اشاره شد در تبارشناسی، شناخت مبدأ، ساده نیست بلکه پیچیده است. یک نیرو یا ویژگی یا مفهوم آن را شکل نمی‌دهد، بلکه پیشامدها، انحراف‌های ناچیز، خطاها، اشتباه‌های ارزیابی و محاسبه‌های نادرست را دربرمی‌گیرد. در تحلیل تبار به تعریف حقوقی دولت آمریکا از تروریسم و مبارزه با آن اشاره می‌گردد که می‌توان آن را تبار تروریسم نزد دولتمردان آمریکا دانست.

ایالات متحده آمریکا از دهه ۱۹۷۰ قوانین و مقررات گسترده‌ای را در مبارزه با تروریسم وضع کرده است که علت آن تبیین خطر تروریسم و نیاز شهروندان به بهره‌مندی از «آزادی از ترس» است؛ چنان‌که «مردم آمریکا و کانادا تروریسم را بزرگ‌ترین خطر برای خود، حتی بزرگ‌تر از خطر راندگی در بزرگراه‌ها و جنگ هسته‌ای می‌دانند» (MirMohammad Sadeghi, 2002: 186).

تعریف تروریسم در قوانین ملی ایالات متحده آمریکا توسط بخش (B) (۳) (a) ۲۱۲ قانون مهاجرت و تابعیت صورت گرفته است. بر این اساس عملیات تروریستی چنین تعریف شده است: «هر فعالیتی که به‌موجب قوانین محل ارتکاب خود، غیرقانونی و مشتمل بر موارد زیر می‌باشد:

الف) ربایش یا خرابکاری هر محموله؛ ب) توقیف یا حبس و تهدید به قتل، صدمه رساندن یا استمرار توقیف دیگری به منظور واداشتن ثالث به انجام یا خودداری از انجام عملی به‌عنوان شرط صریح یا ضمنی آزادی فرد توقیف یا حبس شده؛ ج) حمله خشونت‌آمیز به فردی که تحت حمایت بین‌المللی قرار دارد یا آزادی او؛ د) ترور؛ ه) استفاده از هر گونه: ۱. عوامل باکتریوژیک، شیمیایی یا سلاح‌ها و ادوات هسته‌ای؛ ۲.

ادات انفجاری، آتش‌زا یا سایر ابزارها و ادات خطرناک به قصد به‌خطر انداختن مستقیم یا غیرمستقیم ایمنی یک یا چند نفر دیگر یا ایراد خسارت عمده مالی؛ (و) تهدید، تلاش یا تبانی به انجام اعمال فوق» (Ghamami, 2017: 89).

همچنین شش هفته بعد از ۱۱ سپتامبر، کنگره به قانون میهن پرستی آمریکا، رأی داد. طرح توجیهی این قانون و علل تصویب نمایندگان کنگره به‌صورت خلاصه عبارت است از:

۱) با وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر، بوش اعلام کرد که هم‌اکنون ایالات متحده آمریکا از سوی دشمنانی با عنوان «تروریست» مورد تهاجم قرار گرفته است و به‌همین دلیل باید قواعدی را سازمان داد که به‌عنوان سپر دفاعی از ورود و ضربه زدن تروریست‌ها به آمریکا جلوگیری کند. ۲) دولت بوش با طرح مفهوم جدیدی از آزادی با عنوان «آزادی از ترس» اظهار داشت که در این برهه از زمان نظم عمومی ایالات متحده آمریکا ایجاب می‌کند که برای حفظ آزادی و استقلال آمریکا، نظامی جدید مبتنی بر قواعد امنیتی طراحی شود. ۳) کابینه بوش با ترسیم اوضاع بحرانی از آمریکا به مسئله وضعیت اضطراری متوسل شد و بنابر قواعد دولت واقع‌شده در وضعیت اضطراری، به خود حق تعدیل و تعلیق حقوق شهروندی و آزادی‌های عمومی مردم را می‌داد. در این استدلال بر این نکته تأکید می‌شد که اگر آمریکایی وجود نداشته باشد، آزادی‌ای هم در دنیا وجود نخواهد داشت؛ در نتیجه با توجه به وضعیت کنونی، باید آزادی‌ها به‌نفع حفاظت از ایالات متحده آمریکا تعدیل شوند (Ghamami, 2017: 91).

از منظر تحلیل تبار، از دیگر متغیرهای تأثیرگذار بر روند مبارزه با تروریسم در سیاست خارجی آمریکا، تقابل ایدئولوژیک و گفتمانی است. تروریسم و مبارزه با آن یک کنش گفتمانی آنتاگونیستی است که لیبرال دموکراسی غربی آن را در چارچوب کلی دگرسازی رادیکال دنبال می‌کند. هویت این دگر یا غیر در گفتمان حاکم بر سیاست خارجی ایالات متحده گاه کمونیسم معرفی می‌شود و گاه اسلام سیاسی به‌عنوان تروریسم و پیروان آن به‌عنوان تروریست‌ها نام‌گذاری می‌شوند. حوادث تصادفی و اتفاقی تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ که عنوان بزرگترین حادثه تروریستی هزاره گذشته در رسانه‌های جهان معرفی می‌شود، ایالات متحده را از بحران معنایی و رفتاری یک دهه پس از تجزیه شوروی رهانید و موفق شد «تروریسم» را به‌جای «کمونیسم» به‌عنوان تهدیدهای جهانی نشانده و معرفی کند (Pratt, 2005). مصادیق عمده این تروریسم از نگاه دولتمردان آمریکایی، گروه‌های بنیادگرایی اسلامی از جمله طالبان، القاعده، داعش و رژیم‌هایی مانند جمهوری اسلامی ایران هستند که نظم بین‌المللی مورد نظر غرب را به چالش می‌کشند. یکی از تأثیرگذارترین جریان‌های سیاسی در گسترش ایران‌هراسی در جهان غرب، جریان نومحافظه‌کاران آمریکایی و اروپایی است، این جریان‌ها در کنار یکدیگر توانستند بعد از به قدرت رسیدن



۲۰۳

تبارشناسی «گفتمان مبارزه با تروریسم» در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا



جرج بوش و حوادث یازدهم سپتامبر نقش مهمی در زمینه هژمونیک شدن اسلام‌هراسی ایفا کنند. نومحافظه‌کاران آمریکایی، ایران را کانون تولید و رواج شر دانسته و الگوی جهان اسلام را ترکیه معرفی می‌کنند. بر این اساس وجود اسرائیل را برای مهار کشورهای اسلامی ضروری می‌دانند و خواهان مقابله با تبدیل شدن ایران به قدرت برتر منطقه‌ای هستند. نگرش نومحافظه‌کاران نسبت به اسلام به اعتقاد این گروه، دموکراسی آمریکایی که معادل خیر مطلق محسوب می‌شود همیشه در معرض آسیب و حمله است. زمانی اتحاد جماهیر شوروی، دشمن این خیر محسوب می‌شد و امروز، اسلام بنیادگرا ممکن است این خیر را مورد تهدید قرار دهد (Salehi Najafabadi and et.al, 2016: 12-13).

بنابراین باید گفت تبار مبارزه با تروریسم در سیاست خارجی آمریکا به لحاظ قانونی و شکلی و سپس در عمل آشکار است. نخست پس از فروپاشی شوروی و ترس از گسترش ایدئولوژی کمونیسم در جهان و در تقابلی آشکار با لیبرالیسم و سرمایه‌داری بوده است و آشکارترین و طولانی‌ترین مبارزات با تروریسم را باید از حوادث ۱۱ سپتامبر به بعد جست. بوش در مواجهه با تروریسم رهیافتی سخت‌افزاری در پیش گرفت که برخوردی مسلحانه بود و او با ما بیشتر بر مذاکرات و کمتر بر بعد نظامی تکیه کرد و ترامپ نیز چندان اعتقادی به هزینه کرد نظامی برای مبارزه با تروریسم نداشته است. بنابراین یک تبار واحد نمی‌توان برای آن متصور شد چرا که نخست با ترس از گسترش کمونیسم به «ایسم» و مکتبی برای مبارزه تبدیل شد و با واقعه ۱۱ سپتامبر شکل دولتی و بین‌المللی گسترده‌تری یافت. باید افزود این ایسم در دوران دوقطبی بیشتر بر موازنه قدرت دولت‌ها دلالت داشت و مقوله تروریسم از آنچه معناگراست تاحدی متفاوت است و تک قطبی شدن دستوری یا غیر دستوری صرفاً ناشی از هیچ‌انگاری تروریسم و ترس از تهدید آن نیست.

تحلیل قدرت در بررسی پدیده مبارزه با تروریسم

از منظر تبارشناسی فوکویی در تحلیل قدرت مبارزه با تروریسم، باید به دانش و حقیقت نهفته در پس این قدرت پرداخت و آن را برملا کرد. به تعبیر فوکو می‌توان گفت تروریستی که به عنوان سوژه‌ای از گفتمان هژمونیک ایالات متحده ظاهر شد، یک سازه‌ی نشانه/معنایی بود. با این حال، به دلیل قدرت تشکیل‌دهنده این گفتمان، این سوژه بسیار واقعی می‌نمود. از منظر پیوند دانش/قدرت در تبارشناسی مفهوم تروریسم، می‌توان استدلال نمود که «گفتمان یا صورت‌بندی معرفتی آزادی و برابری که زیربنای دموکراسی لیبرال آمریکا و سرمایه‌داری بازار آزاد (هرچند ضعیف) است، توجیه ایدئولوژیکی برای بهره‌گیری ایالات متحده از زور علیه رژیم‌های خارجی به نام حفظ منافع ایالات متحده و ترویج آن فراهم کرده است. نمونه این

شیوه امپریالیستی «تهاجم نظامی» به خاورمیانه است که ظاهراً با هدف دفاع از بشریت در برابر تهدیدات خطرناک صورت گرفت و فرهنگ‌های غیر غربی را وحشیانه و عقب‌مانده می‌داند (Erlenbusch, 2018: 142).

بخش دیگری از این معرفت رئالیستی قدرت‌محور که در عمل به رژیم حقیقت‌ساز مشروعی در گفتمان مبارزه با تروریسم ایالات متحده بدل گردید، نظریه «موازنه تهدید» استفان والت است. چنان‌که اشاره شد، والت در شکل‌گیری اتحادها نه بر قدرت بلکه بر تهدیدات خارجی که ممکن است امنیت کشور را با چالش مواجه سازد، اهمیت می‌دهد. به اعتقاد والت کشورهای قدرتمند لزوماً تهدیدزا نیستند بلکه در این میان می‌توان کشورهایی یافت که با وجود این که فاقد مؤلفه‌های قدرتی هستند اما تهدید جدی علیه امنیت بین‌المللی به‌شمار می‌آیند. تهدید به‌نوبه خود، تابعی است از نزدیکی جغرافیایی، توانمندی‌های تهاجمی و درک نیت دولت‌ها (Walt, 1999).

رویداد ۱۱ سپتامبر، در تعبیر لاکانی، به‌مثابه شانس برای سیاست‌خارجی آمریکا نگریسته می‌شود که با تغییرات افراطی و تصادفی در فضای عمومی از آن به‌مثابه سکویی برای مداخلات هژمونیک در عرصه بین‌الملل بهره جست که می‌توان نتیجه این فرایند را جامعه‌پذیری مجدد و هویت‌سازی جمعی دانست. به‌عبارتی، هم‌ارزی دال‌های ترس، تهدید، خطر، ترور، تروریست، اسلام، رادیکالیسم و خشونت، فضای بین‌الذاتانی مملو از ترس و وحشت از مسلمین در غرب به ارمغان آورد که موجب طرد و سرخوردگی و حاشیه‌رانی مسلمانان شد (Hajiyousefi and Joneydi, 2019: 14). به دیگر سخن، پس از فروپاشی شوروی و به‌ویژه تحت تأثیر حوادث ۱۱ سپتامبر، تروریسم و تروریست‌ها از هویتی ضددینی و ضدخدایی کمونیسم خارج شده و هویتی اسلامی به خود گرفته‌اند. بدین ترتیب، تنها قدرت‌های مسلط هستند که از توانایی هنجاری-فکری، مشروعیت اخلاقی و بالاخره قدرت قهری در تعیین قواعد تروریسم‌شناسی برخوردارند و می‌توانند «دگر» خود را به‌عنوان تهدید جهانی بر ساخته و برچسب تروریست به آن بزنند. هرچند پروسه برچسب‌زنی از طریق کمک‌نهادهای بین‌المللی مانند سازمان ملل و شورای امنیت تسهیل می‌گردد (Askarian & et.al, 2016: 12). خاستگاه قدرت و البته استانداردهای دوگانه غرب در این گفتمان‌سازی را در ادعای برخی از نویسندگان آمریکایی به وضوح می‌توان مشاهده نمود، به اعتقاد سگالر؛ «ما غربی‌ها دشمنان را به علت دست داشتن در تروریسم محکوم می‌کنیم، اما اگر همین کارها را هم‌پیمانان انجام دهند آن را با عباراتی جالب مانند مبارزه رهایی‌بخش یا ستیز با حکومت‌های توتالیتر و سرکوبگر توجیه می‌کنیم. به سخن دیگر در نظر واشنگتن تروریسم تنها کار «دشمنان» آمریکا است. گواه روشن این رفتار نیز شناسایی مجاهدان افغان در سال ۱۹۸۵ از سوی دولت ریگان به عنوان «مبارزان راه



آزادی» و «تروریست» نامیدن آنها پس از رویداد ۱۱ سپتامبر است» (Samiee Esfahani & Saleki, 2015: 77).

بنابراین، تهدیدات برآمده از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر، دوره جدیدی از سیاست خارجی این کشور را رقم زد. رئیس جمهور آمریکا پس از این حملات، با اعلام راهبرد جدید این کشور مبنی بر مبارزه با تروریسم، همه کشورهای جهان را تهدید کرد که یا باید با آمریکا همکاری کنند یا در صف تروریست‌ها قرار گیرند (Monfared: 2014: 54). بوش، نه روز پس از حمله، القاعده را به‌عنوان متهم اصلی معرفی کرد و به افغانستان حمله کرد. پس از حمله به افغانستان، رهنامه جدید امنیت ملی بوش اعلام شد که بر چهار اصل جنگ پیشگیرانه، مبارزه با تروریسم، تغییر رژیم‌های شکست‌خورده و اشاعه دموکراسی استوار بود (Mahmoudi and Guderzi, 2013: 442). این حمله تنها حمله در قالب مبارزه با تروریسم نبود بلکه آمریکا در این راستا به عراق نیز حمله کرد. هر چند تهاجم به افغانستان با تأیید شورای امنیت شکل قانونی یافت اما جنگ عراق مطابق قوانین قانونی نبود، زیرا ایالات متحده به‌تنهایی و براساس دکترین حمله پیش‌دستانه و با هدف تغییر رژیم اقدام کرد (Baylis and Rengger, 1992: 53).

افزون بر این، دیگر مبنای معرفتی-دانشی گفتمان استیلاجویانه مبارزه با تروریسم در سیاست خارجی آمریکا را در نظریه «ثبات هژمونیک» باید جستجو نمود. ثبات هژمونیک برای نخستین بار توسط کسانی چون رابرت کوهن و چالز کیندل برگر به کار برده شد و گیلپین آن را بسط داد. هژمونی مفهومی است که سیستم سلطه و کنترل را توصیف می‌کند که نتایج وجود آن شروع یک سیستمی است که در راستای منافع بازیگر یا بازیگران هژمونیک است. با این حال در عرصه سیاست جهانی، تصور اینکه چه کسی یا چه چیزی می‌تواند وضعیت هژمون را ایجاد و حفظ کند، رقابت است (Leonard, 2007: 148). ثبات هژمونیک نیز به شرایطی در عرصه بین‌الملل اطلاق می‌شود که یک کشور دارای برتری در زمینه‌های مختلف، با ایجاد قواعد و رژیم‌های قدرتمند بین‌المللی، ثبات و تعالی سیستم را حفظ کند و سایر کشورها را وادار کند که قواعد را رعایت کنند (Gilpin, 1987: 43). موضوع محوری نظریه ثبات هژمونیک این است که جهان به دولت مسلط منحصر به فردی برای ایجاد و اجرای مقررات نظام نیازمند است. دولت به‌منظور احراز موقعیت هژمون، باید از توانایی و اراده کافی برای اجرای مقررات و تعهدات نظامی که در راستای منافع دولت‌های بزرگ عمل می‌کند، برخوردار باشد. مختصات توانایی‌های مذکور عبارتند از: (۱) تسلط در فناوری یا اقتصاد پیشرفته؛ (۲) برخورداری از اقتصاد روبه‌رشد؛ (۳) بالاخره حمایت قدرت سیاسی از طریق قدرت نظامی (Qavam, 2006: 118).



۲۰۶

پژوهش‌نامه ایرانی
سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شماره ۲، شماره
پیاپی ۲۴، بهار و تابستان
۱۴۰۳

بنابراین، ایالات متحده تلاش کرد حملات ۱۱ سپتامبر را ابزاری جهت دستیابی به اهدافش در سطح جهان تبدیل نماید. بدین ترتیب طی دکترینی جدید پس از این اتفاق، جهان را به دو قطب دوست و دشمن تقسیم نمود و در مسیر پایه‌گذاری و تثبیت هژمونی کشورش گام برداشت. اهدافی چون: مجاورت با آسیای مرکزی و قفقاز و نزدیک شدن به روسیه و چین دو رقیب قدرتمند و گسترش هر چه بیشتر ناتو به شرق، نزدیکی به خاورمیانه و خلیج فارس و اقیانوس هند و تنگه هرمز و تضمین امنیت منابع نفتی و استخراج و انتقال آنها به سوی کشورهای غربی، همسایگی افغانستان با ایران و گروه‌های تحت حمایت ایران، نزدیکی به دو قدرت اتمی پاکستان و هند، کمک به امنیت متحدین عرب منطقه و همچنین اسرائیل، از مهمترین مواردی هستند که ایالات متحده را بر آن داشت تا با حضور در خاورمیانه «افغانستان» علاوه بر مبارزه با تروریسم به عنوان هدفی کوتاه‌مدت، مقدمات گسترش یک‌جانبه حوزه‌های نفوذ عملیاتی و تحقق سیاست‌های توسعه‌طلبانه و تثبیت هژمونی خود در سراسر جهان به عنوان هدفی بلندمدت فراهم سازد (Darabi and Tarimi, 2020: 2).

بنابراین می‌توان ادعا نمود این تولید دانش در غالب دکترین و نظریات مختلف، خود مقوم قدرت بوده است و قدرت نیز قوام‌بخش و سبب تطور نظریات گردیده است. آمریکا با بهره‌گیری از دانش، سلطه و جاه‌طلبی خود را اعمال نمود و جهان را به جامعه کنترلی مبتنی بر دانش تولیدشده خود درآورد. این کشور توانسته با قدرت نظامی، سیاسی و اقتصادی خویش، دانش تولید کند و دانش مربوطه را در جهت قدرت‌یابی خویش و در غالب گفتمانی جهانی ارائه نموده است که در آن بر جنگ عادلانه، غیرت‌سازی، هویت‌یابی، دشمن‌یابی و تهدید جهانی تلقی می‌کند.

تحلیل مقاومت در برابر گفتمان مبارزه با تروریسم

همان‌گونه که گفته شد، بر پایه روش تبارشناسی فوکو، قدرت، مقاومت می‌آورد. گفتمان‌هایی که در موضع مقاومت هستند، در مقایسه با گفتمان مسلط، فاقد قدرت نیستند، بلکه توان معناداری گزاره‌های این دسته از گفتمان‌ها، هم نسبت به گفتمان مسلط و هم نسبت به گفتمان‌ها، متفاوت و کمتر است. قدرت و مبارزه آمریکا در قالب هویت‌سازی از طریق جهانی‌شدن یا به عبارتی غربی‌شدن و دولت‌سازی یا دموکراسی‌سازی بروز یافته است بنابراین مقاومت نیز عمدتاً از جنس مبارزات هویتی خواهد بود.

بر این مبنا باید بیان کرد، بسیاری از سیاستمداران و اندیشمندان غربی اعتقاد دارند بعد از فروپاشی شوروی بسیاری از چالش‌های فراروی غرب و آمریکا ماهیت اعتقادی- هویتی دارد که عمدتاً ناشی از تهدیدات کشورهای اسلامی است. ریشه‌های اصلی این چالش برای غرب دو دلیل عمده دارد: نخست؛ وضعیت



۲۰۷

تبارشناسی «گفتمان مبارزه با تروریسم» در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا



داخلی کشورهای اسلامی است و دلیل دیگر به علایق دامنه‌دار و متعدد غرب و برخورد آن با مفاهیم اسلامی مربوط می‌شود که باعث شده است فاکتور اسلامی به یک مسئله محوری در امور بین‌الملل به‌طور عام و امنیت غرب به‌طور خاص تبدیل شود. به‌عبارت دیگر، مورد دوم به منافع کشورهای غربی و دخالت‌های آنها در جهان اسلام برای تأمین این منافع مربوط می‌شود. از سوی دیگر دستیابی کشورهای اسلامی به تسلیحات اتمی چالش دیگر امنیتی آمریکا در این کشورهاست. کشورهای قدرتمند همواره نگران دستیابی هر کشور دیگری به سلاح‌های هسته‌ای هستند اما از نظر آنان به دلایل حاکم بودن رژیم‌های بی‌ثبات و غیردموکراتیک در کشورهای اسلامی و تفاوت فرهنگی و ایدئولوژیک مسلمانان و ستیزه‌جویی آنان با غرب، دستیابی کشورهای اسلامی به سلاح هسته‌ای، فوق‌العاده خطرناک است (Nemati Zargaran, 2006: 6-7). در چنین شرایطی، احساسات ضدآمریکایی در میان بخشی از مسلمانان اوج گرفته و عده‌ای از آنان به عملیات مسلحانه برای مقابله با آمریکا روی آوردند. با توجه به منافع آمریکا در مبارزه با تروریسم؛ کشورهای اسلامی هدف قرار می‌گیرند بنابراین مقاومت نیز از جوامع اسلامی متصور می‌شود که در قالب گروه‌های مسلحانه، ایدئولوژی و تفکر مبارز خودنمایی می‌کند.

بر اساس لیست گروه‌های تروریستی آمریکا می‌توان به نام؛ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران، جماعت اسلامی مصر، القاعده، انصارالشریعه تونس، سپاه بدر، حماس، حزب‌الله، انصارالله یمن، اخوان المسلمین، جهاد اسلامی فلسطین، طالبان، داعش و ... البته باید افزود در سال ۲۰۰۲ لیست منتشر شده وزارت خارجه آمریکا نام گروه‌های القاعده، الجمل و حزب‌الله را بدون هیچ سند مستدلی شامل می‌شد (Motaghi and Rahnavard, 2008: 14)؛ گروه‌هایی مانند طالبان، داعش و القاعده به خواست و هزینه‌کرد و براساس منافع آمریکا متولد و ادامه حیات داده است، تنها دلیل آمریکا برای تروریست نامیدن سایر دولت‌ها یا گروه‌ها صرفاً همان سلطه‌جویی و منافع خویش است که بر جرم فوری تأکید دارد، با این بهانه این که منافع وی را در معرض مخاطره قرار می‌دهد. مقاومت صورت گرفته از جانب اکثر کشورهای اسلامی در قالب رویکرد تلافی‌جویانه بوده است؛ مثل تروریست نامیدن سنتکام و نیروهای نظامی متجاوز آمریکا و یا اقدام قوه مقننه کشورها برای مقابله با تعرض کلامی و اقدام‌های تحریمی آمریکا و در راستای طبیعی‌زدایی کردن و یا اسطوره‌زدایی از صورت آمریکایی مفهوم تروریستی توسط رسانه‌ها و فضای مجازی اقدام نموده‌اند. این نیروها و گروه‌های تروریست نامیده شده توسط آمریکا در چهارچوب مبانی و اعتقادات خود همچنان به فعالیت خود ادامه داده‌اند. کشورهای اسلامی از جمله ایران سعی دارند، دیگری خویش را در جهت عکس آمریکا معرفی کنند چرا که خواست آمریکا از مبارزه با تروریسم تجاوز و دخالت در

راستای اهداف اقتصادی و سیاسی خویش است و تثبیت هژمونی است.

آمریکا با مطرح کردن و مشروع سازی مبارزه با تروریست درصدد منزوی سازی سایر دول مدنظر است درحالی که این بازی با بازیگری و طراحی خود آمریکا آغاز گردید و کمک مالی بسیاری به گروه های تروریستی صورت گرفت تا بتواند جای پای در کشورهای هدف داشته باشد و این راهبرد برملا گردید و تقریباً کارایی خود را از دست داده است چرا گروه های مقاومت در برابر آمریکا قدامت کرده اند. بنابراین آمریکا با تولید دانش، قدرتش را مشروع ساخت و از آنجایی که به تعبیر فوکو هر کجا قدرت باشد، مقاومت نیز هست، گروه های مقاومت اسلامی در برابر آن جبهه گرفتند. از سوی دیگر دولت های هدف مبارزات تروریستی آمریکا در مقاومت؛ آنچه آمریکا «جهانی شدن» نامیده است را «غربی سازی» تلقی نموده و با ارزش های غربی و آمریکا به مخالفت پرداخته اند و در دولت سازی نیز کمتر از واژه دموکراسی برای نظام سیاسی خویش بهره برده اند و بیشتر از «جمهوری» استفاده نموده اند. آمریکا از طریق اینترنت و رسانه ها در جهت پخش عقاید و هویت سازی است و سایر دول از جمله دولت های اسلامی نیز از این ابزارها برای مقاومت در برابر سلطه و استیلای غرب و بویژه آمریکا بهره جسته اند.



نقد حال

با توجه به آن چه مورد واکاوی و نقد قرار گرفت، می توان گفت، صورت بندی موجود از تروریسم و گفتمان مبارزه با آن، طبیعی و همیشگی نیست. به دیگر سخن، آن چه به مثابه امر تاریخی بازنمایی می شود، حقیقی نیست بلکه باید به تحلیل تبارشناسی آن پرداخت تا به کنه ماجرا پی برد. آن چه مشخص گردید این است که آمریکا درصدد خیر عمومی و جهان شمول، گسترش آزادی و صلح نیست بلکه در پی حفظ و پیشینه سازی به منافع خویش است، منفعی که بویژه در مداخلات پس از ۱۱ سپتامبر ریشه دارد، اسلام هراسی پس از ۱۱ سپتامبر که عنوان یک «اتفاق و تصادف» این امکان را به آمریکا داد تا منافع خود را در تئوری سازی های برآمده از قدرت خویش، بر ساخته نماید. آمریکا پس از کمونیسم، تروریسم را مجرای یافته است تا بتواند در جهان مداخلاتی بر بهانه برپایی صلح داشته باشد اما این خیرخواهی ساختگی و تصنعی است که در راستای منافع و استراتژی کلان آمریکا بوده است. اگر آمریکا سعی در صورت بندی خشونت ناگهانی در قالب تروریسم نداشت شاید به نوع و شکل دیگری جلوه می کرد، برای نمونه شاید نافرمانی مدنی یا خشونت نامتعارف یا صدها شکل بندی دیگر که احتمالاً برآمده از قدرت دولت، نهاد یا شخص دیگری می شد که می توانست حقیقت را تعریف نماید. همچنین می توانست برآمده

از اعتقادات مذهبی یا قومی باشد. بنابراین شکل دادن به صورت‌بندی و تعریف مفهومی می‌تواند آینده را تغییر دهد و شاید در آینده شاهد گسستی متمایز در این روند باشیم.

جدول (۱): گزیده‌ای از آمار مداخلات (آشکار و پنهان) آمریکا در کشورهای دیگر در قالب گفت‌وگو «مبارزه با تروریسم» و حمایت از دموکراسی (۱۹۰۱-۲۰۲۲)

سال مداخله	نوع مداخله	محل مداخله
۱۹۰۱	تهدید (اجاره گوانتانامو)	کوبا
۱۹۰۳	حضور نظامی	هندوراس
۱۹۰۴	مداخله به منظور حمایت از منافع آمریکا	جمهوری دومینیکن
۱۹۰۴	مداخله نظامی تحت عنوان پلیس بین‌المللی	آمریکای مرکزی
۱۹۰۷	مداخله تحت عنوان دیپلماسی دلار	نیکاراگوئه
۱۹۱۰	اشغال	نیکاراگوئه
۱۹۱۱	حضور نظامیان	هندوراس
۱۹۱۵	دخالته نظامی	هائیتی
۱۹۱۶	دخالته نظامی	دومینیکن
۱۹۱۷	جنگ با اتریش و مجارستان در خلال جنگ جهانی اول	اتریش و مجارستان
۱۹۱۸	اشغال نظامی	پاناما
۱۹۲۱	اشغال مجدد	پاناما
۱۹۲۲	درگیری با ناسیونالیست‌ها	ازمیر ترکیه
۱۹۲۲-۱۹۲۷	مقابله با ناسیونالیست‌ها	چین
۱۹۲۳	اشغال	هندوراس
۱۹۲۵	مداخله در اعتصابات داخلی	پاناما
۱۹۲۶	اشغال	نیکاراگوئه
۱۹۲۷	ارسال نیروی نظامی	نیکاراگوئه
۱۹۳۲	ارسال کشتی ارتش	الساوادور
۱۹۴۱	جنگ جهانی دوم	آلمان، ایتالیا و ژاپن
۱۹۴۲	حضور نظامی	سالومون
۱۹۴۲	حمله هوایی	توکیو
۱۹۴۳-۱۹۴۴	حمله نظامی	ژاپن
۱۹۴۴	در خلال جنگ جهانی	آلمان و ساحل نرماندی
۱۹۴۵	آزمایش نخستین بمب اتم	فرانسه
۱۹۴۵	بمباران اتمی	صحرای آلوده گودور
۱۹۴۷	عملیات سرکوب چیانگ‌کایچک	هیروشیما و ناگازاکی
		چین



۱۹۵۰	مداخله در جنگ چین و هند و جنگ داخلی کره	چین، هند و کره
۱۹۵۳	کودتای علیه دولت مردمی مصدق	ایران
۱۹۵۴	کودتا و براندازی	گوآتمالا
۱۹۵۶	مداخله در بحران کانال سوئز	کانال سوئز
۱۹۵۷	مداخله در امور داخلی و سرکوب	هائیتی
۱۹۵۸	اشغال توسط نیروی دریایی	لبنان
۱۹۵۹	مداخله بین چین ملی و جمهوری خلق چین	چین
۱۹۵۹	تجاوز نظامی	پاناما
۱۹۶۰	دخالت در جنگ داخلی	لائوس
۱۹۶۰	اشغال	دومینیک
۱۹۶۰	جنگ	ویتنام
۱۹۶۱	تحریم اقتصادی	کوبا
۱۹۶۲	تهدید به دخالت نظامی	گوآتمالا
۱۹۶۲	حضور نظامی	تایلند
۱۹۶۲	محاصره دریایی	کوبا
۱۹۶۳	سرنوشتی دولت	کنگو
۱۹۶۳	تهدید به حمله نظامی	اندونزی و فیلیپین
۱۹۶۲	اشغال مجدد	پاناما
۱۹۶۴	اشغال	ویتنام شمالی
۱۹۶۵	کودتا	اندونزی
۱۹۶۷	مداخله سیاسی و روی کار آمدن حکومت سرهنگان	یونان
۱۹۶۹	ارسال نیروی نظامی	کامبوج
۱۹۷۱	کودتا	بولیوی
۱۹۷۳	کودتا	شیلی
۱۹۷۳	کودتا	اروگوئه
۱۹۷۴	کودتا	قبرس
۱۹۶۷	تهدید به مداخله نظامی	اتیوپی
۱۹۶۷	کمک به فرانسه برای سرکوب قیام مردم شابا	فرانسه
۱۹۷۸	مداخله در امور داخلی و روی کار آوردن ازهارری	ایران
۱۹۸۰	کودتای نظامی	کره جنوبی
۱۹۸۰	کودتای نظامی	ترکیه
۱۹۸۰	دخالت در امور داخلی و شکست در طبس	ایران
۱۹۸۱	کمک نظامی و اطلاعاتی به عراق در جنگ تحمیلی	عراق - ایران
۱۹۸۱	مقابله با انقلابیون	السالوادور
۱۹۸۲	اشغال	لبنان

۱۹۸۳	اشغال	گرانادا
۱۹۸۴	سرنگونی هواپیمای نظامی ایران	عراق - ایران
۱۹۸۶	حمله به پایگاه نظامی	لیبی
۱۹۸۷	حضور نظامی به منظور حفاظت از نفتکش‌ها	کویت
۱۹۸۸	حمله به هواپیمای مسافربری	ایران
۱۹۸۹	اشغال نظامی	پاناما
۱۹۹۲	حمایت از حکومت در برابر شورشیان	فیلیپین
۱۹۹۲	حضور نظامی و سرکوب مخالفان	سومالی
۱۹۹۳	حضور نظامی به منظور برقراری دموکراسی	آفریقای جنوبی
۱۹۹۳	قتل ژنرال اشرف بیتلیس	ترکیه
۱۹۹۳	مجبور ساختن عرفات به صلح با اسرائیل	فلسطین
۱۹۹۴	دخالت در فعالیت هسته‌ای کره شمالی	شبه جزیره کره
۱۹۹۴	مجبور ساختن اردن به امضای قرارداد صلح با اسرائیل	اردن
۱۹۹۵	حضور نظامی	بالکان
۱۹۹۹	کودتای نظامی	پاکستان
۱۹۹۸ - ۱۹۹۹	دخالت در امور داخلی	ترکیه
۱۹۹۸ - ۱۹۹۹	تحریم اقتصادی	ایران
۲۰۰۱	حمله نظامی به بهانه مبارزه با تروریسم و ریشه کردن سازمان القاعده	افغانستان
۲۰۰۲	کودتا علیه چاوز	ونزوئلا
۲۰۰۲	مداخله در پرونده هسته‌ای	ایران
۲۰۰۳	حمله نظامی	عراق
۲۰۰۳	فشار به سوریه برای طرح خاورمیانه بزرگ	سوریه
۲۰۰۳	انقلاب نارنجی و سرنگونی دولت	گرجستان
۲۰۰۴	انقلاب مخملی و سرنگونی دولت	اوکراین
۲۰۰۵	انقلاب رنگین و سرنگونی دولت	قرقیزستان
۲۰۰۴	ترور رهبران ارشد مقاومت فلسطین	فلسطین
۲۰۰۴	دخالت در انتخابات	فیلیپین
۲۰۰۵	براندازی ناموفق دولت	ازبکستان
۲۰۰۵	حمایت آشکار و پنهان از مخالفان دولت	بلاروس
۲۰۰۹	مداخله در انتخابات سال ۱۳۸۸ در ایران	ایران
۲۰۱۱	حمایت از عربستان سعودی در سرکوب جنبش‌های مردمی این کشورها	بحرین و یمن
۲۰۱۱	مهار انقلاب‌های اجتماعی و جلوگیری از تغییرات ساختاری در این کشورها	مصر و تونس
۲۰۱۱	تلاش برای تغییر و براندازی سیاسی دولت سوریه و حمایت از سلفی‌های تحت تأثیر	سوریه
۲۰۱۳	تغییر ساختار قدرت سیاسی	اکراین



۲۰۱۴	حمله نظامی	سوریه
۲۰۱۵	چراغ سبز آمریکا به عربستان برای حمله به یمن	یمن
۲۰۱۶	ایجاد موانع تجاری و افزایش تعرفه‌های گمرکی	چین
۲۰۱۶	خروج ترامپ از برجام و تشدید تحریم‌ها علیه ایران	ایران
		ایران، لیبی، عراق، سومالی، سودان،
۲۰۱۷	برچسب تروریستی در قالب فرمان مهاجرتی	سوریه، یمن
۲۰۱۷	مداخله در جنگ داخلی	سوریه، افغانستان، عراق
۲۰۱۷	عدم تبعیت بر چین واحدو تأکید بر ارتباط با تایوان	چین
۲۰۱۸	خروج آمریکا از برجام و تحمیل تحریم‌های بیشتر	ایران
۲۰۱۸	فروش تسلیحات و قراردادهای نظامی با عربستان	یمن
۲۰۱۸	اظهاراتی درباره کریمه و وضع تحریم علیه روسیه	روسیه
۲۰۱۸	مداخله در امور داخلی و تحریم اقتصادی ونزوئلا	ونزوئلا
۲۰۱۹	تحریم اقتصادی	سوریه
۲۰۱۹	انتقال سفارت آمریکا از تل آویو به قدس اشغالی	فلسطین
۲۰۲۰	اعمال تحریم‌های بیشتر و حمله به فرودگاه بین‌المللی بغداد که منجر به شهادت سردار حاج قاسم سلیمانی شد	ایران
۲۰۲۰	جنگ تجاری	چین
۲۰۲۰	تلاش برای عملیاتی کردن معامله قرن	فلسطین
۲۰۲۱	بحران بر سر برجام	ایران
۲۰۲۲	تنش آمریکا با چین بر سر تایوان	چین
۲۰۲۲	دزدی نفتی	سوریه

منبع: گردآوری توسط نویسندگان

نتیجه

هدف اصلی پژوهش حاضر «بررسی تبارشناسانه گفتمان مبارزه با تروریسم در سیاست خارجی آمریکا» بود. بر این اساس تلاش گردید با بهره‌گیری از روش تبارشناسی فوکو؛ منشاء، خاستگاه و پیوند این گفتمان با قدرت و همچنین رژیم حقیقت‌ساز آن تحلیل و نقد شود. بدین ترتیب نخست به شناسایی مسئله تروریسم پرداخته و به ابهامات موجود در زمینه تعریف آن اشاره گردید. در مرحله شناسایی «درجه صفر» نیز یافته‌های پژوهش نشان داد که نخستین رگه‌های مبارزه با تروریسم را در دکترین مونروئه یافته است که آمریکا را از درون‌نگری خارج نمود و سویه مبارزه با استعمار داشت. افول و ظهور گفتمان‌ها در خط سیر تروریسم بسیار مؤثر بوده‌اند. پس از جنگ جهانی دوم تروریسم و مبارزه با آن در افکار عمومی مطرح و



گفتمان امنیت و مبارزه با تروریسم طرح‌ریزی شد. پیدایش نظریه‌هایی مانند «موازنه قوا»، «موازنه تهدید» و «ثبات هژمونیک» در همین راستا قابل ارزیابی است. پس از جنگ سرد، این گفتمان‌ها دچار گسست گردید و «لحظه گسست» آن، ۱۱ سپتامبر بود که سیر معنایی جدیدی را پیش‌روی تئوریسین‌ها و دولتمردان امریکایی گذاشت. بعد از ۱۱ سپتامبر، گسست معناشناسی مبارزه با تروریسم را باید حول محور «دولت‌سازی و دموکراسی‌سازی» معنا کرد. در مرحله تحلیل «تبار» هر چند که دشوار و پیچیده است اما می‌توان تبار تروریسم را در مواد و اساسنامه‌های حقوقی آمریکا و همچنین دکترین رؤسای جمهور آمریکا بررسی نمود. آنها در اصول قانونی خود با بیان «آزادی از ترس» به تعریف و مبارزه با تروریسم پرداختند. در تحلیل «تصادف» هم باید به وقایع و تصمیمات ارادی و غیرارادی و آگاهانه و ناآگاهانه توجه شود؛ برای نمونه رویداد ۱۱ سپتامبر از وقایع غیرارادی مؤثر بر مبارزات تروریستی در سیاست خارجی آمریکا بوده است که در دکترین رؤسای جمهور و تصمیمات آنها تأثیرگذار بوده است. در مرحله تحلیل قدرت در پدیده تروریسم نیز نشان داده شد که آمریکا برای تأمین منافع خود در گفتمان مبارزه با تروریسم، دانشی تولید کرده است که اقتناع و مشروعیت برای این کشور پدید آورده است. از منظر تبارشناسی فوکویی باید دانش و حقیقت و نظام معرفتی نهفته در پس این قدرت را بر ملا نمود. آمریکا با واقعه ۱۱ سپتامبر همچون شانس برای ارتقای منافع خود بهره برد و توانست دانشی قابل قبول تولید نماید که بتواند قدرت وی را بازتولید و مشروع کند. این کشور با نظریه‌سازی‌های متعددی مانند موازنه تهدید، ثبات هژمونیک و بنیادگرایی اسلامی توانست به مبارزات تروریستی خود شکل دهد و دیگری‌های برای هویت‌یابی خود برسازد. از سوی دیگر، همان‌گونه که فوکو خاطر نشان کرده است قدرت، مقاومت می‌آورد بنابراین قدرت آمریکا در مبارزه با تروریسم که با کمک سازمان‌های جهانی و مالی و پروژه‌هایی مانند دموکراسی‌سازی، دولت‌سازی و جهانی شدن همراه بود، مقاومت برخی بازیگران ملی و فراملی را به همراه داشته است. این مقاومت در اشکال مبارزه مسلحانه، تهدید، رسانه‌ای کردن، جهت‌دادن به افکار عمومی و قانون‌سازی خود را آشکار ساخته و تا حدودی در بر ملا کردن اهداف واقعی آمریکا مؤثر بوده است. در این مبارزه، دول اسلامی بیشتر مورد تأکید آمریکا بوده است، بدین ترتیب مقاومت هم بیشتر از جانب این کشورها انجام گرفته است. در نهایت این که؛ طرح و عملیاتی ساختن گفتمان مبارزه با تروریسم از سوی آمریکا آن‌گونه که این کشور مدعی است واقعی، طبیعی، خیرخواهانه و در راستای برپایی و حفاظت از امنیت و عدالت جهانی نیست، بلکه منفعت‌طلبی و قدرت‌طلبی سیاست امریکایی نمود بیشتری دارد. آمریکا با بهره‌گیری از مکانیسم دگرسازی و غیرت‌سازی، برای خود تهدیدی را تعریف و

هویتی هژمون، برای پیشینه‌سازی قدرت خود قائل شد که قادر است جهان را نجات دهد و صلح را برقرار سازد و این همان نیمه پنهان و پس‌پرده مبارزه با تروریسم توسط آمریکا است.

References

- Asgarian, Abbasqoli and others (2016). Discourse analysis of American and Iranian actor's view on the concept of terrorism, *Political Researches of the Islamic World*, 5thYear, Number 2: pp. 145-183. (in Persian)
- Bashirieh, Hossein (2002). *Obstacles to political development in Iran*, Tehran: Gam Nou. (in Persian)
- Baylis, J and Ranger, N.J (1992). *Dilemmas of world Politics: international issues in a Changing world*, Oxford, Clarendon Press.
- Baylis, John and Steve Smith (2005). *The Globalization of World Politics*, An introduction to International Relation, p. 481.
- Darabi, Ali and Dawood Tarimi (2020). American presence in Afghanistan after the events of September 11, *Political Strategy Quarterly*, 3th year, number 10: pp. 61-19. (in Persian)
- Darvishi, Farhad and Azizullah Hatemzadeh (2012). The process of confronting America and the European Union with terrorism from different perceptions to joint cooperation, *Geopolitics Quarterly*, 9th year, Issue2: pp. 137-160. (in Persian)
- Dhimran, Mohammad (2000). *Michel Foucault, Knowledge, Power*, Tehran: Hermes Publications. (in Persian)
- Dordian, James (2004). *Terrorist Discourse: Signs, Governments and Systems of Global Political Violence*, translated by Vahid Gargi in: *Terrorism: History of Sociology, Discourse, Law*, compiled by Alireza Tayeb, Tehran: Ney. (in Persian)
- Dreyfus, Hubert and Paul Rabino (2009). *Michel Foucault: Beyond Constructivism and Hermeneutics*, translated by Hossein Bashirieh, Tehran: Ney. (in Persian)
- Drolet, M. (2017). *A Companion to intellectual history*, John Wiley and sons.
- Erlenbusch-Anderson, (2018). *Genealogies of Terrorism: Revolution, State Violence*, Empire 142.
- Foucault, M. (2010). *Nietzsche, Genealogy, History*. In *The Foucault Reader*, edited by P. Rabinow, 76-97. New York: Vintage Books.
- Foucault, M. (2020). *Essential Works, 1954-1984: Volume Three, Power*, edited by J. D. Faubion. London: Penguin Books.
- Foucault, Michel (1972). *The Archaeology of Knowledge*, Translated by A.Sheridan, London: Routledge.
- Foucault, Michel (1977). *Nietzsche, Genealogy, History*. In *Language, countermemory, Practice: Selected essay and interviews*, edited by Boucher, Ithaca: Cornell University Press.
- Foucault, Michel (2003). *History of Madness*, translated by Fateme Valiani, Tehran: Hermes. (in Persian)
- Foucault, Michel (2008). *Care and Punishment: The Birth of Prison*, translated by Niko Sarkhosh and Afshin Jahandideh, Tehran: Ney. (in Persian)
- Foucault, Michel (2008b). *Nietzsche, Freud, Marx*, translated by Afshin Jahandideh and others, Tehran: Hermes. (in Persian)
- Foucault, Michel (2012). *The will to know*, translated by Niko Sarkhosh and Afshin



۲۱۵

تبارشناسی «گفتمان مبارزه
با تروریسم» در سیاست
خارجی ایالات متحده
آمریکا

- Jahandideh, Tehran: Ney. (in Persian)
- Ghamami, Seyyed Mohammad Mahdi (2017). Challenges of human rights and citizenship in the fight against terrorism (a case study of the legal system of the United States of America and the Islamic Republic of Iran), *Security Horizins*, Year 9, Number 33: pp. 103-83. (in Persian)
- Gilbert, A. (2011). *Steps to an Ecology of Knowledge, Continuity and change in the Genealogy of knowledge*, Cambridge University Press.
- Gilpin, Robert (1987). *The Political Economy of International Relations*, Princeton: Princeton University press.
- Haji Yousfi, Amir Mohammad and Maryam, Joneydi (2019). Kaftman fight against terrorism and the emergence and empowerment of Takfiri groups with an emphasis on ISIS, *Strategic Policy Research*, 7thYear, Number 25: pp. 284-304. (in Persian)
- Hinds, Bari (2002). *Discourses of Power from Hobbes to Foucault, translated by Mustafa Younesi*, Tehran: Pardis Danesh.
- Huntington, S (1999), *The Lonely Super Power*, Foreign Affairs.
- Insafi, Mustafa; Shuja Ahmadvand (2022). Plague and medicalization: transition factors to the interventionist modern state in the Qajar period, *Research Journal of Political Sciences*, 16th year, number 2, Issue 62: pp. 42-7. (in Persian)
- Jackson, Richard. (2009). *Knowledge, Power and Politics. Critical Terrorism Studies: A new Research Agenda*. Ed. Richard Jackson, Marie Breen Smyth and Jeroen Gunning. London: Routledge.
- Kechuian, Hossein (2003). *Foucault and Paleontology of Knowledge (a narrative of the history of Tensani sciences from Renaissance to postmodernism)*, Tehran: University of Tehran. (in Persian)
- Kechuian, Hossein and Qasim Zairi (2009). "Ten main methodological steps in the genealogical analysis of culture based on the opinions of Michel Foucault", *Strategy of Culture*, Volume 2, Issue 7: 30-7. (in Persian)
- Kissinger, Henry (2009). *Diplomacy, translated by Fatemeh Soltani*, Tehran: Information Publications. (in Persian)
- Kolayi, Elaha and others (2006). *North Atlantic Treaty Organization; Transformation in missions and functions*, Tehran: University of Tehran. (in Persian)
- Kouzenzhovi, David (2010). *Foucault in the criticism crucible, translated by Payam Yazdanjo*, Tehran: Center. (in Persian)
- Ladelle, Whorter (2009). *Racism and Sexual Oppression in Anglo-America*, Bloomington and Indianapolis. Indiana University Press.
- Leonard, Eric (2007). A Case Study in Declining American Hegemony: Flawed Policy Concerning ICC, *The Whitehead Journal of Diplomacy and International Relations*, Winter/Spring at: <http://www.journalofdiplomacy.org>.
- Mahmoudi, Mohsen and Sohail Guderzi (2013). US software policy in the Middle East, comparing George Bush and Barack Obama, *foreign policy*, year 26, Number 2: pp. 437-451. (in Persian)
- Maskaliunate, Asta (2002). *Defining Terrorism in the Political and academic Discourse*. Baltic Defense Review No. 8 Vol. 2.2002.p.2.
- Michel Foucault (1972). *The Archeology of Knowledge and the Discourse on Language*. New York: Pantheon
- Mirmohammad Sadeghi, Hossein (2002). Considerations on Terrorism, *Legal Research*,



- Volume 4, No. 33 and 34: pp. 185-208. (in Persian)
- Monfared, Seyyed Qasim (2014). *American Foreign Policy in the Obama Era*, Tehran: Politics Quarterly. (in Persian)
- Moshirzadeh, Hamira (2008). The U.S. Foreign Policy Turn and the Invasion of Iraq: Domestic Discursive Contexts, *Politics Quarterly*, Volume 37, Issue 2: pp. 153-190. (in Persian)
- Motaghi, Ebrahim and Hamid Rahnavard (2008). Investigation and analysis of domestic and foreign terrorist groups before and after September 11, *Policy*, Volume 38, Number 3: pp. 217-240. (in Persian)
- Nietzsche, F. (1996). *On the Genealogy of Morals*, edited by D. Smith. Oxford: Oxford University Press.
- Nietzsche, F. (2003). *Beyond Good and Evil*, edited by R. J. Hollingdale. London: Penguin Books.
- Odysseos, Louiza and Fabio Petito, eds. (2007). *The International Political Thought of Carl Schmitt*. London: Routledge.
- Ottaway, Marina and Carothers Thomas (2004). Middle East Democracy, *Foreign Policy*, November/December.
- Pratt, Douglas (2005). *the challenge of Islam: encounters in interfaith dialogue*, Aldershot, Hamp: Burlington, Vt: Ashgate Publication.
- Qaidi, Mohammad Reza (2004). NATO after September 11, *Negah Monthly*, No. 41, December and September.
- Qawam, Abdul Ali (2006). *International Relations: Theories and Approaches*, first edition, Tehran: Samit.
- Salehi Najafabadi, Abbas, Behnam Khosravi and Razia Sanei (2016). Investigating the reasons for the hegemonic discourse of Iranophobia and Shiaphobia based on the theory of Laclau and Mouffe, *Political Researches of the Islamic World*, 5th year, issue2: pp. 185-205. (in Persian)
- Sarap, Maden (2003). *An Introductory Guide to Post-structuralism and Postmodernism*, translated by Mohammad Reza Tajik, Tehran: Ney. (in Persian)
- Samiee Esfahani, Alireza; saleki, Abdolkarim (2015), Terror, Terrorism and State Terrorism, *Politica and Economic Ettelaat*, No 299. (in Persian)
- Smart, B (1994). *The Governmental of Conduct: Foucault on Rationality, Power and Subjectivity*, in: Barry smart, Michel Foucault. London: Rutledge. Vol.4.
- Soleimani, Reza (2007). Semantic confusion of terrorism in scientific and political discourse, *The Scientific Journal of Strategy*, No. 41, Volume 14: pp. 261-276. (in Persian)
- Soleimanipourlek, Fatemeh (2011). *Soft power in America's Middle East strategy*, Tehran: Strategic Studies Research Institute. (in Persian)
- Toros, H. (2017). *9/11 Is Alive and Well' or How Critical Terrorism Studies Has Sustained the /11 Narrative* Critical Studies on Terrorism 10 (2): 203–219.
- Townsend, Charles (2002). *Terrorism: A very Short Introduction*, (Oxford university press).
- Walt, Stephan (1999). *the Origin of Alliances*, NY: Cornel University Press.
- Waltz, Kenneth (1979). *Theory of International Politics*, New York: Random House.
- Zulfiqari, Vahid and Seyyed Fatemeh Kianjad (2019). Terrorism networks in modern global geopolitics and its management strategies, *Politics and International Relations*, 2th year, number 2: pp. 31-52. (in Persian)